

سپاروون

شماره ۱۰۹ - زمستان ۱۳۸۹ - تهران - انتشارات سپاروون



Ketabton.com

آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و قضاوت عاصی

صفحه ۱۰۹

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ حق و شکرِ عظیم و شکرِ زیادہ شہرِ اسلام آباد کے لیے ضروری ہے کہ ہر گزرجی ناپید نہ ہو
لکے فائیف ہمیشہ بلک شہر سے پار خاطرہ خواندہ ہے

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پانچ خدمت شفا قرار دارد ۰ اد رس : شہر نومقابل مسجد جامع شیرپور ۰ تلسفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاه و سفید - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعبه
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع کاغذ، سیاه و سفید، و سایر لوازم و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایستگاه سید

خوراکیه فروشی انوش

خوراکیه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکیه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.
مشتریان دایم خوراکیه فروش انوش باشند. همچنان مجلات
و سایر مورد علاقه تان را از این خوراکیه فروش
درستگاه گردیده می توانید.

آدرس: چوک قلع فتح رت

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از
آدرس: سید فروشی تابش
مجموعه گان رت

خوراکیه مورد
نیاز شماراییه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندیه و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامس
چشمه های بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.
جمعین محبت قرار میدهد.
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تان را نیز دست آورید.

خوراکیه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
تعمیر کتب
و کتابچه، انواع قلم های
خودکار خود رنگ و به ما قلم
اجتناب از بکار بردن ضرورت تانرا به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انجام - نمبر تلفن ۱۱۲۲۱

آدرس: سید فروشی تابش
مجموعه گان رت

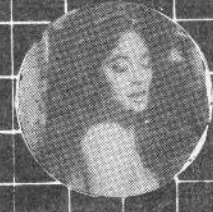
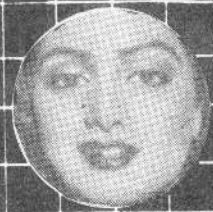
آدرس: چوک قلع فتح رت

قرطاسیه فروشی اخبار

کتاب، قرطاسیه، مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازم تان را عرضه
میکند. و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود. به آدرس توجه نمایند.
میرساند آن جنوب تان را به
قرطاسیه فروشی حسب



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

مجموعه آثار استاد دریا و آثار فارسی

په زره پوری

چراغ خاطرات

۵۴

در آینه نور

۲۴

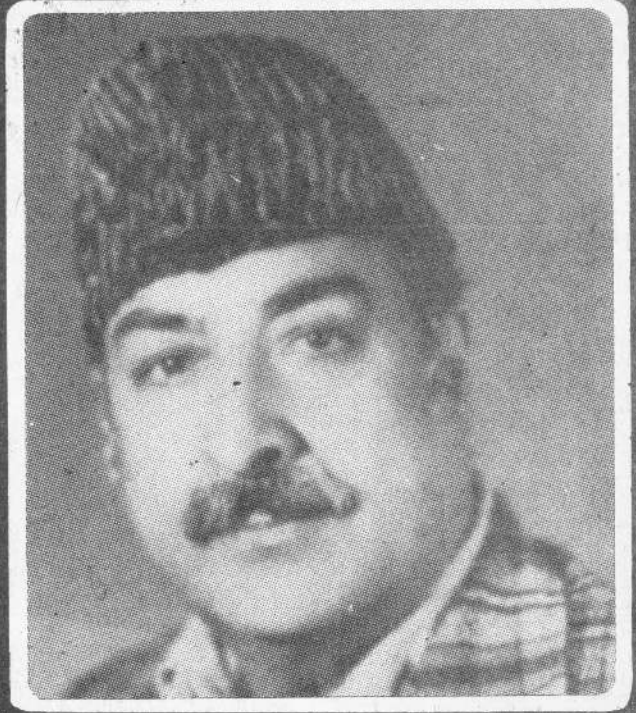
آواز دریا

تولوته

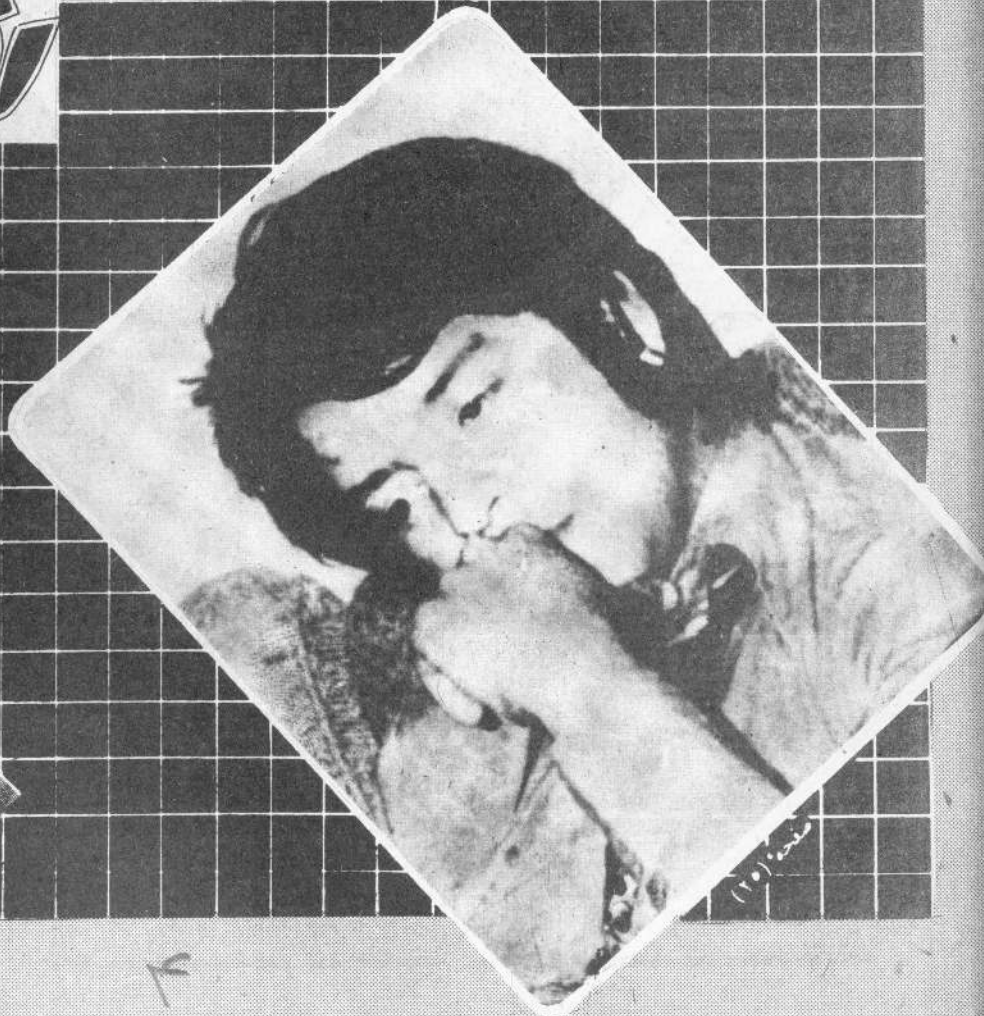
ارتقا درغلاب

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



مدیر مسئول: دکتر نظام‌زاد
 تلفن: ۶۱۱۰۲
 معاون: آصف محرومی
 تلفن: ۶۲۷۰۲
 سردبیر: ۶۱۸۷۸
 ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

سپاه وین

شماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
 بارق شفیعی
 محمود حمیدی
 عبدالله شمس‌دانی
 وهمنورد زریباب
 شفیق وجدان

ادرس: مکررون سم بلاک (۱۰۶)
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی
 حساب بانک (۱۰۲۳۳) شهر ۸
 افغانستان بانک

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد، مضمین‌آورده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمی‌گردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده می‌باشد.



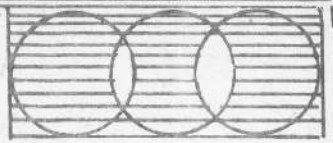
بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

پيادار پيادگان

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجا سیمای گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار و راهی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بموی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصال توطئه انگلیس آگاه می نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مصلحان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۴۱ به کابل رسیدند .

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسیدند . گرملی کوچه هایی کابل به سردی گزاید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

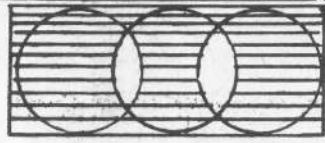
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاه سرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عسارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها پنج هزار سوار و رادشهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جای جا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان و مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن اتفاق نشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت .

مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظلم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقعیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبید الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهملات مو قتی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظلم الدوله



با نحوه امضایش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که

از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راه سیاه افغان ، که از کوه هستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد .

مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتقد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گشت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش مو قتی یکساله بالاحصار ، که در حاله بی از با هم کشیده شده بود ، ازین رفت

همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی ابا خاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگامی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزار سوار انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکنده ها ر پنج هزار در جلاد آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

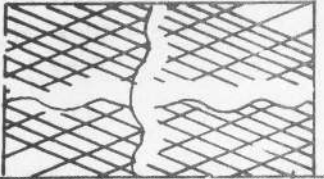
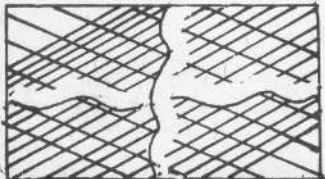
در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد .

مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیبانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند .

با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند .

قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و با خرم آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟

دختر جوان و کسب و کار

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست داریم

هماحصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران بااین همه نسر از ونشیب بازهم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زنده گی درنظر خیلی دوست داشتنی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و حسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :
 به زنده گی علاقه مند یی وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگرنش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در پهنه زنده گی این صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی این را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه دارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم امداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - می توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یو بار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه دارم . خود اضمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

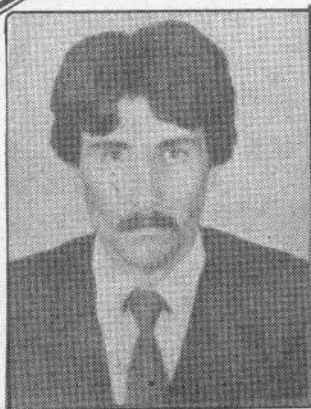
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهانی مانند
نلمعای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه بر آورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدي میتواند سورت گیرد و کسی
خواهم تعصبی در دید است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرائی مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسته بکوشند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگرارند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قد سیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اند یکی روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه هارا از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نرست عشق فزیندن
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی ایمن سری بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و راسته باز بود انش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزایانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا گاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال د پرت موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پختانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی د بحر - خید ونکو درویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده درویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وایى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د درویشانو په وړاندی حقیقیس درویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کړی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه د ام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه وخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه و سلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لايتناهي فضاکی شته، نوبه
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و
چی د دي ټولو په منځ کې يويا
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمي د غونډاړي په شان وي .
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونډ
سياري په خير وجود ولري په
غوڅه توگه ژوندي موجودات هم
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي
او وده يې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی دمکرو-
بونو په خير ندره بينی موجودات
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-
ټول همدغه مسافرين د دي وس
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه
بلی نقطی ته يوس . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجودات چی
په بشپړه توگه له موز سره
توپرولري له موز څخه په ميليونونو
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-
لري او ان کيداي شي فکروکسري
اوکه موز غوندي همداهوانه تنفي
کوي او زمونډ په شان په خور و
جان نه مري وي ، بناي په بل ټول
سره ژوند تيرکاني .



آباد هستوگنی يوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی
نور موجودات وي چی د فکر له
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه
چی زمونډ وجود تري جوړ شوي دي ،
کيداي شي د فضا په يوه بله سيمه
کې وي . له بلې خوا به پيدا شوي
نړی کې يې شميره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دي او بايد
په ميليونونو ستوري د يو بل غوندي
وي .

دهرات تاريخی کلا

زمونډ د گران هیواد افغا-
نستان له تاریخی او ارزښتناکو
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی
د هرات ښار په شمالی برخه کې
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا
زمونډ د پلرونو او نیکونو وارښتن
یاد کار دی چی د پیروکلونو وارښد و
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانگړی یویار او
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،
هر بڼ او هر لوبه او پوه یسی
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویویار نی منعکسوي .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د
ښار پاتی شونی دی او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه
شوی ده چی وروسته یې دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او نریدلسی
برخی یې بیا جوړی شوی . خو
کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پیری بر-
خی ورنانی او ویجاړی کړی نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتی نه شوه . د گوډ تیمور په امر
د هرات د ښار او سیمیزی د روازی
چی د غوری سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز)
ته یویرل شوی .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه
یې وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو نیسی
نیسان یې د خلکو له زړونو څخه
پاکی کړی او هغه ځایونه چی
د د ه په امر له خاوروسره خاوری

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلشن
ویرانه اش میخورد

رافعه در کبریا هنر گلشن
میرزا گلشن



مسعود امید

هرگاه میخواند میخواند بسته از
میاند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرسید این چیست
که نمیخواند قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه فرماید او در جوابم
می خندد. حال از نسیم چهره این
را میپوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نموده است



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سر باز استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

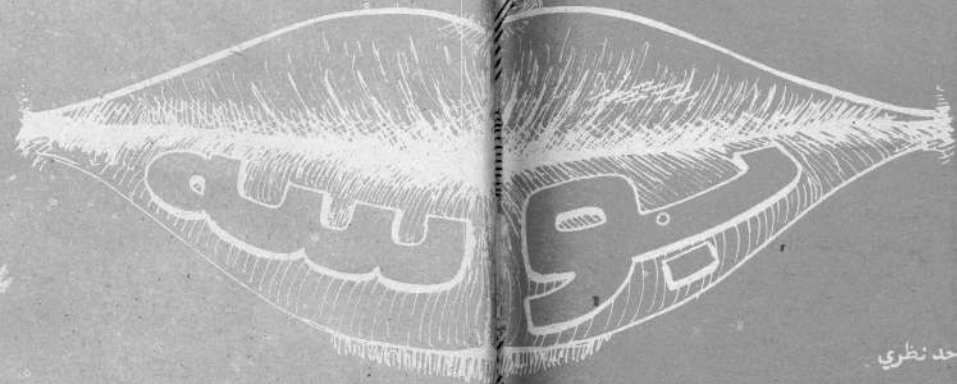
— خوب بالای اصل مطلب بیاییم موسیقی را چگونه شناختید که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه نوای موسیقی در گوشهایم طنین داشت. همه وقت آنرا غمگینانه زده میشدیم و اینگونه وارد دنیای هنر شدیم، هنر موسیقی را تحت نظر پدرم استاد غلام علی (امید) آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی آموخته اید ؟

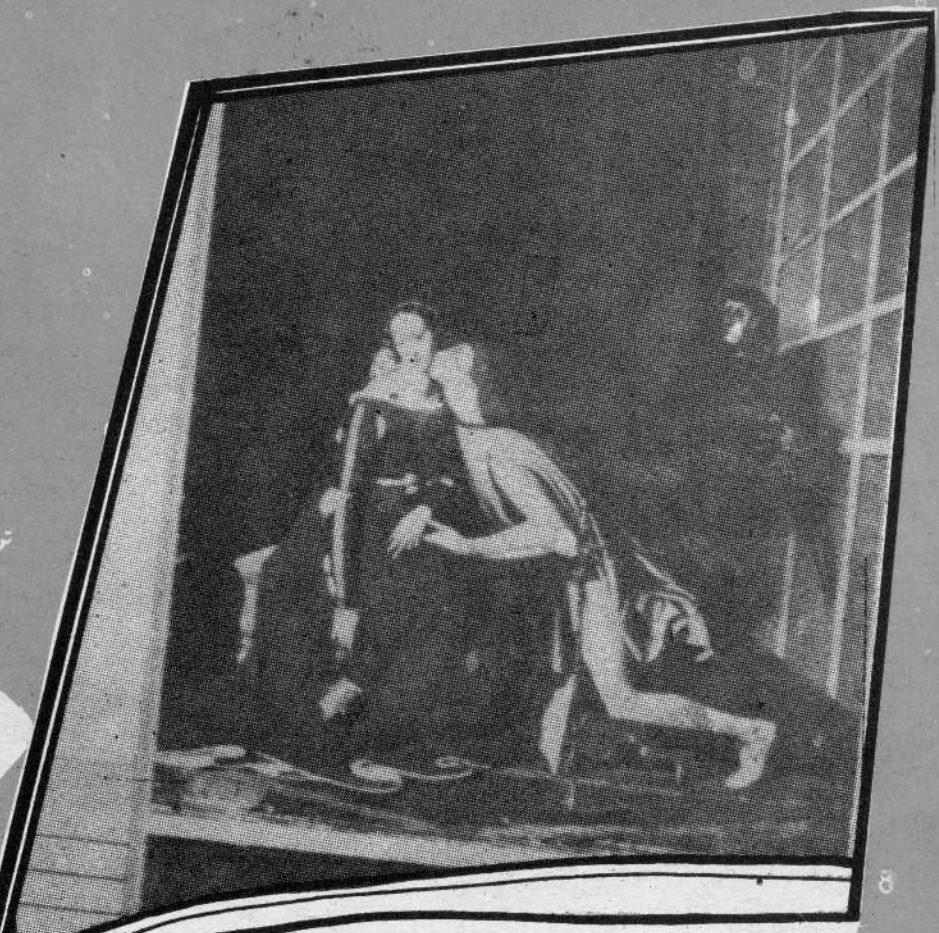
— در باره موسیقی هر قدر در آموخته شود باز هم کم است. من زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

دانشنامه زیبایی



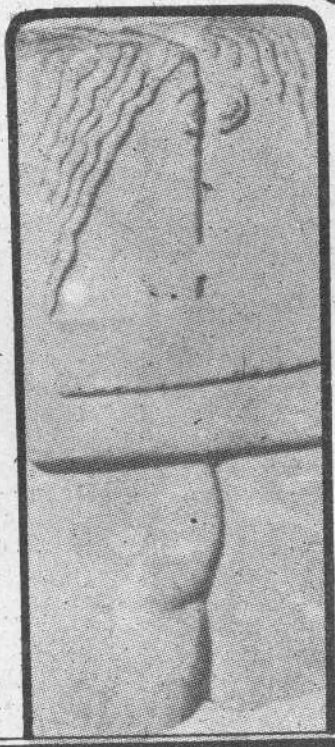
صاحب‌وفراتی که را بخوانیم ، بوسه های آنها را حتی در جنت وصال بدهد. در جلوه برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آنها پیش گران خود را منعکس ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، هیجانانگیزی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناچای بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان نشان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم ناچای بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بعد روانی دارد بعدی که در کلمات هنرورانه انعکاس یافته ((یک جسم و یک زندگی استیم))

سندوده اسطوره و افسانه میقد است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های ونیره (زهره) و کوهپدون از دوره دوم باروک و نهمین اگستر نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه .

در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپتس گران بزرگی کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل می دهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کهنوا راه توستان و اینزولدا ، یا ولوفراتی که از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ صی از آن هم در پیوند نگاهدارد . هنرورانه به توستان میگوید: ((ملایک وجود یک زننده کی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آنتیپتس - جدایی ناپذیر استیم))

وقتی که قصه لانسپلوت و کهنوا



عشق همیشه بوسه تمثیل میشود

است . در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نگار ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کمر در به نامزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نگرفت .

بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل صحت قوی وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوای پول . در آنتیپتس : چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکدیگر را می بوسند ، وحشت زده بودند و آنرا یک نوع مسمل شیطانی می پنداشتند .

ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نیروی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و هم مرتبط ساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آنتیپتس دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنده را دارد . به نظر پیرلا در میان شمعنات عمومی بوسه عموماً جن مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنجوری ارتباط میکرد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد : عشق فنیکی ، محبت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمی باشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم ترین اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت .

در سال ۱۸۹۷ آنتیپتس بولک

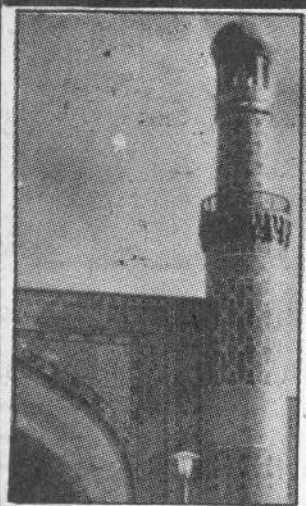


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونه پسه
 تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړي وو او ناوړې نجونې
 خوتنيز کونه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تپه مې نېکبوترکه او د دغو پلغو ناريس کاوه چې
 چاکره روانې دي . پمان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې صبح کې دم
 چې پينځې د لوبگين ماماد کلاتمبوته ورتوډې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پسې د هغه کورته ننوتلې .
 لوبگين ماماد وې مياشتې وراندي ژوندې تپه
 غم وړې وو او هلته يې هغه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه يې وکړه . ستاسې
 نه به يې هغه پينځ لوبگين گل باز کا کاته پېخوړ وکړي
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره
 نواوښتون يې هغه د زوي هلوکې دې راوره . چې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد پو ليوانوار .
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه برد يوطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپنې فابونه چې مازي به يې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکروشې و .
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې يې بيا د مړ يا د
 ژوندې هغه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گروکړ
 قلبه يې غرنه کړه او پيسې يې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پټه روکوهلته به پسې لار . پسته
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروزي يې ونه موند هغه مود ه
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي يې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچايې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر يې پسه
 وخت کې يې خپله په خاد رکې تاوې کړې وې دراوړل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپلېو کله زړه
 شل کيده . بيا يې چرته قرص روان وکړ او هماغه يې
 ته لاره چې گيښې کم موتي غوښه يا هندوکې به يې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به يې راورې . خو هلته يې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تپې تابوت يې بېرته
 را وړ .



دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيږي . د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړناپوهی ، شرک او کفر تورې تیارې یی له منځه یوړې اوتیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل . دغه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او سلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو پیاوړتیا او په شمانه وخت کی د هرات جومات اسلام مبادتخای په حیث میژندل شوه او دادرب ویشتم څېرې کال د پاتی په ۶۱ مخ کی

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فته پت مری وکړ . په سپین زړه او جرګویی جان له مرګه وژغوره اود خونړي لور لا ژارې هم . کیرجنی په تانوجاڅه کړې دې چی خلک دې په جان راټول کړې اوته ورته سلګه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گیني خوله بهه د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو اوږدلی خبر مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکله نه نوبیا کله به چی د پوره تنګه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانګه ی کړې ماته راکړې . زه داخپل تور وپستان دلته د چاپه نامه سپین کړم . د چاپه طمع خپله بنګلی محوانی خاورې کړم خدایه

دلونګین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترګوکی د یوې ترخی موسکا څرک وشو اوکله به یی هم دغومی اوغم اویسکی په سترګوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو دلونګین کونډې ناوې راوستی نساوې) . می په غوږونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل اوکله بل ته ، اوکله هم سپرغی ته چی لایسکی یی پرمخ د اویبچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم بنودی وو او د ناوینتوب نسی پکی همدونعلیدل کیدی . دلونګین ماماد بنهسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هېڅ کوم اولاد یی لانه د ژبیز ولی . د دې سوچونوسره می سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخاپه خوته سپین زړی اومخورد حجری نه راغلل اوتعبو ته د ریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موز بخور او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتی . دلونګین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرګه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د ویره لویه خبره می هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نویوې زړې - بنهسی ته می سرورنږدې کړ : ادې : دلونګین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترګوکی شاوخوا څارکاره نوبه د پیره عسادي لهجه یی راته وویل . بچی داد بښتو خبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې بنهسی د لور بیسی یی هم دلونګین ماما کونډې ته ورکړې دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته می وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : دلونګین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوي دی بچی ، که د زوې مورس نوبیا به ورته سپرغی نه نکاح کسړي .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت دلونګین دغه پېغور داسی ولګید لکه د فرانسې توبک پز د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترګوکی یسی د اور بخړي تاو را تاوشول . د جرندې ارم ته یی لاس کړ او لونګین ته یی په کزې داسی گداور کړ چی د یوه گدار سره یی خپای په خپای کړ . په جرنده کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خپر ورکړ . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترک په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونه ته جګه کړ .

ماته خود لونګین ماماد مری کیسه ټوله مالومه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوږې ورغی تیرې وې . خلو پښی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اختر هم نه د رافلی چی خلک به یی لومړي اختر ته په دواو فاتی تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو بکه زما سودا ایسی د پوره شوه چی ولسی لونګین ماما کړه د ویره بنهسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه می پوښتی بیل کړې وې چی کله د غوږکیو او وړو ماشومانو خبرې می ترغوزه شوې چی : بچو دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی . یو - هیڅی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبی د لوی ته راغی بیا به د لوی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږې چی دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگورو اود دې خبرې سره جوخت به یی ماما کونډې دلونګین ماما په انګر نوتل . هکله یکه پاتی م . د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا می لایسې پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل می په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه می لاسونه وپنځل خالکی می له سره ایسته کړ . د کوکی تباب ته می لاس کړو . خپل بنهسه گری د خاصې تیکری می ترې راکش کړ . خند می واهه اوبه سر می کړ . خدای شته چی کلک تروپوزک می واچاره چی خوک می هډوپه بیژنی چی د شیرخان نگر پروڼه ناوې وه . لاسونه او پښی می لاسره وو اوبیای له واره ستر مات کړو اود کلی ته به یی پردی کلا ته لاړه . خوزیا زړه تردی زیات بارنه شو او خستلای او لومه می وه نو بکه می شاوخوا وکتل . جان می په تور تیکرې کی تاو را تاو کړ او نیخ په نیغه دلونګین ماما کلا ته ننوت .

دلونګین ماما کونډې په چوتره پغرغوی ولی د اود پغر په منځ کی یی یوه بر ستن خلوږ غبرګه اچولی وه اویوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په منځ پیکسې اوویبچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی - سترګی هاخوا د یخزا وار ولی اوکله به یی بیاد ویره اویسکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چاپیر ه ترې بنهسی ناستې وې . حیو بنهجو به ورته په دلا - سا یی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . به دې حال هم شکر ویاسه . داخود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او حیو نو ورو بنهجو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرې ستنی به یی ورته ویلی . حیو بنهسی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپید را کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا لفا ن اش در میان آهنگش میدادند . پدند و گارا تا جاهای می کشانند .

که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت های پیش با امتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت های پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر بروی نمی کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مصرع شعر را به یادش میآورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش مصرع های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون د لبندی ، نه جان مد هوش د لخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه راندا . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .

بقیه در صفحه (۸۱)

نزد یکسری دوستان یکی از موثرترین چهره های موسیقی مادرکار و فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گوناگونی ای دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد :

احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برود در مستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست .

بیاد بازی ای که میگفتی مراجون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی .

ولی ای ناجوان این را برای خودی پشیمانه ساختی رفتی .

شیر در خواب خواهد دید .

اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم ، باز اسدم .

ولی جای تو اینجا در میان مردم مان خالی است و یادت تا ابد باقی است .

و بازی ای .

هرگز نمی ای ، نمی آیی .

کسی بر آن خرد ، نگین رنناز



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپارون گذشته است . نقید را تا سه صافی در اختیار

مرگ



به هر سو میروم ای آشناد رجستجوی ولی از تو سواقی نیست نه درینجانه در انجا ! بیاد بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی .

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برود در مستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست .

بیاد بازی ای که میگفتی مراجون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی .

ولی ای ناجوان این را برای خودی پشیمانه ساختی رفتی .

شیر در خواب خواهد دید .

اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم ، باز اسدم .

ولی جای تو اینجا در میان مردم مان خالی است و یادت تا ابد باقی است .

و بازی ای .

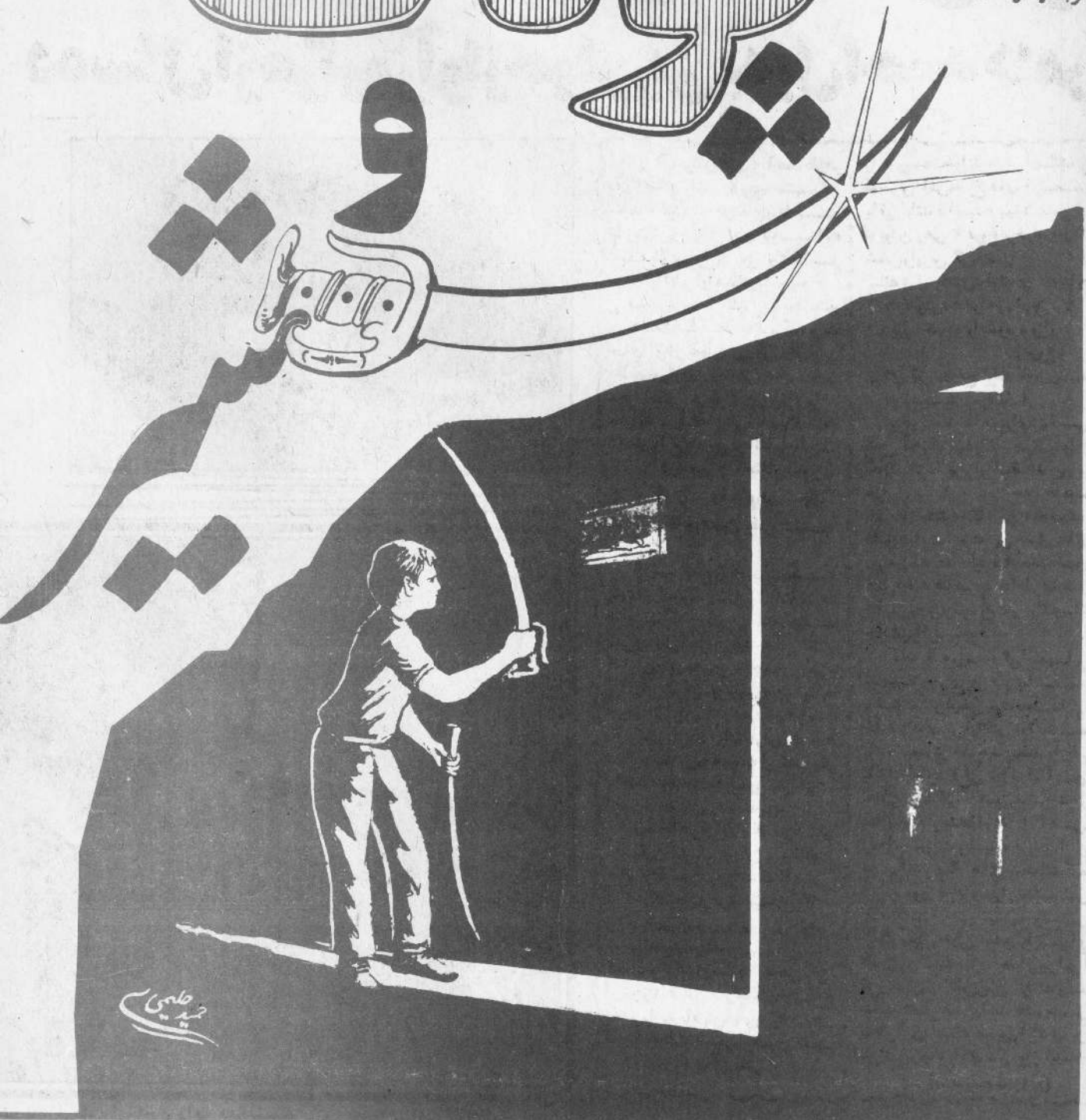
هرگز نمی ای ، نمی آیی .

کسی بر آن خرد ، نگین رنناز

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



سید حسینی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو
و سر کارگر که پیوسته بود
گفت:

وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کاره شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میچرخد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است!)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتها یک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک با زاری میگوید: بسوز
مامان، بسوز!

زن بیچاره با پسر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((میمی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جا کار با بجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شاگان پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت
به من داده بود.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم بس
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهن
خواب بلندش و با باهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.
آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظر را از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از برابری جراح می
گذرد، برق می زند. به سهرت
روی صدا به طرف وسایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنفشی صد
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه یس
می رود. روی پنجه های پابلند
میشود و خودش فشار می آورد
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زین
تا اثر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و میبوسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست?
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیه در صفحه (۸۰)



نه رفته گان و نه آینده گان ، نیدانند
 که ترون پر هنر ما چه سخت و سنگین
 استرامید های نوین با عذاب های
 کهن به هر طرف تگری ، گسرتن
 خونین است اگر که هانسق در پیروز
 آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
 کده جوان هانسق اسرور آرزو مند است
 برای ماه غسل یک سفر به ماه کسند

صد جوانان ما از یاد ر خود
 توقعاتی دارند ، به گونه مثال
 هژده ساله گان لیسه عالی مریم
 که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
 از مرکز است و با نهد اش است
 اصالت های کهن که جز مفعنات
 مانده اند ، به صورت رسوم
 توقع دارند که برای شان در همه
 امور ، آزادی های قایل شوند
 پوهنتون تا شرایط درس و کار در
 بیرون از خانه وغیره .
 جوانان دیگر نیز از بعضی
 تبعیض های خانه وادگی رنج
 میبرند ، مثلاً نسرین کارمند شرکت
 کنشش باکی میخواهد والدین به
 همه اولادها به یک نظر ببینند و
 یکی را برد یگری ترجیح ندهند .
 لیلیا از لیسه آمنه قدیمی میگویی:

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
 وجود آوردن تضای کاملاً راحت
 روانی بامن همکاری نمودند
 سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
 گیری تست را میخوانم :
 در برابر پریش ((توقع از
 والدین)) جز چند تن استثنایی
 که از والدین به خاطر عدم ممانعت
 شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
 (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
 والدینش هیچگاه از اعمال او
 باز پرس نکرد و در مسایل شخصی
 او مداخله نمی کنند) دیگر
 ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
 کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
 نمودم و ان چه برای ادامه کار
 بیشتر ن وقظه ام مینمود ، صراحت
 بحث یا سخاهی جوانان بود ، چه
 آنان راهراسی از رویه رشدن
 با یک زور نالیست پیچیده بود ، بل
 که فکر میکردند با آینه شان رویه
 رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
 محد و دو ان هم در برابر چشمد
 پریش محدود که بعداً یاد آور
 خواهم شد بولان میدانم از مسؤ

تست های روزنی به متابع
 آینه تمام نمای اوضاع مسلط
 روانی یک اجتماع بوده و همه
 ساله در مالک مترقی جهان -
 نتایج این تست ها به متابع
 شواهد تاریخی ، درج روزگار
 میگردد که با کمال تا سفد روطن
 ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
 بوده که خواستم با امکانات محدود
 دست داشته ، روان جوانان وطن
 خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
 تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
 وهم بتواند بحثی بر روان جوانان
 اجتماع ما باشد .
 یازده پریش همگن از یکصد و
 ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایژاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی های که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که نتوانند که عملات قبلا ثبت شده تیلفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میبرد از کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده می کند، زندگی میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر میگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیرون د پیری را که در ستانش روبریده بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شدند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در ادما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار میگردند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویزم در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجالتاً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بی القوه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود

حساسیت به پوست مادریک



ایجاد میکند. بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادریک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرداشده از بدن حشره قرار دارد. تنها گشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون - انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن مکس است در کا هتس واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلین - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۶۰ تا ۷۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادریک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک که شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوسی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) پیوسته. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزده شان ۵۰۰ در صد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد - تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسین میباشند که کنیا پس تربیتی و آموزشی و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پر ایام زنستان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از پیشینه سال پیش

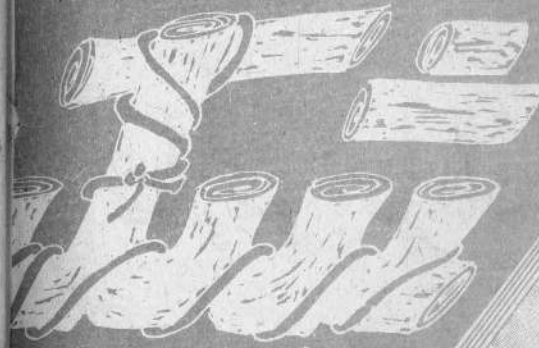
باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقیکه امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سروصدا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم رهبر کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدر موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدر موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با

از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با بیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرور است که شکسته بندی علموی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون واقعات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمترین و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیادتر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیه معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شترنود ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهن آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علموی در اکثر امروکن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گوید است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است بیونند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه و در از افغانستان در زمین زمینها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته علمی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینماییم به زود کاری که بیشتر به یک عطاری مشابه است بخوریم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد از انتظار میکنند در داخل دکان دود و دوشک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نینند ارد برایش میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازمدها شوق میکند به... شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیچارگی که در جای (مادر اولادها) خودش به خرید برود... کسی بیاز کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورده ام... سواد را گرفته برای رسیدن به خانقاه (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود... سود را با شواری بالا میکند... جایی هم نمی یابد... چوکی ها بر است... نه هلیز موتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست.

جسور... عرق ریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند... مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته یاد شواری مارش را از نزدش طور کدک میگیرد... او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد!

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم... هم از او را وهم تصویرش را... آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقلم به گوشه های ما آکناس و تصویرس آوار رفلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشا نشسته ام... جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است... مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف... با استعداد و خوش برخورد.



آخرین میگویم که صدایی میشود... مسجد اتفاق... با بین شوی... جسور... بیچاره هر چند زیاد میالد... آن مرد راکتر مییابد... آن مرد خیر خواه با سود ایچسور آب میشود و زمین فرو میبرد... شاید او چند ایستگاه پیشتر با بین شده باشد... جسور... بی بی بیچاره جسور با چهره تماشاچی خود راهی خانه میگردد!

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده... سینما ماکه محصل پوهنتون کابل است... با استقا ده از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید... بی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوه مندی کابل دیده میشد که می خرسد میکرد و دیکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید.

بکس را گرفته نزد یک دروازده خولی میدان گردید... آن را گذاشته دوباره برگشت تا بکس دوی را ببورد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست...

آخرین میگویم به دل و گرده عادله ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و نغان را راه انداخت این سووان سو را خوب دید... فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود... سرانجام عادله ادیم بایک بکس خود را گرفته... سوش را با بیست انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید... ماه عادله ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک... کسی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل شتافت... کسی هرد و یکس را با بین نمود و عادله ادیم بیک



تا اینکه متوجه شد که فروشنده... متکرر به جای روغن کچالو در... بیب انداخته کچالوی جوش داده شده پاک... اطرافی مظلم... دووان دووان خود را به بازار جدید میبرساند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرد اما نمی یابد زیرا فروشنده کچالوی نداشت و در کمارسوک روغن وارد میفروخت... سرانجام اطرافی دود مست در از تر از دنیا به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید: به کی نالم... به خدا اوس!

ما خبر میزنیم

انبهسه محصل پوهنتون کابل... چرا قیمت های بیچاره و کچالو گاهی با بین و گاهی بیلا میورد... ج: به خاطر یکم ننگ دالر نیز، متاوب است! س: چرا در بازار، تخم مرغ کم یافت میشود اگر هم یافت میشود به قیمت ۲۰ تا ۳۰ افغانیست؟ ج: به خاطر یکم پر جواوی

ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است... اکسون مصروف تعبیه سریال را در پیوسته شیرین گل و شیره آقا با حاجی محمد کامران کیدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند.



چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد.

معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب با نقش مقابل یکدیگر بازی میکنند... حمید عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر نیلی بی در کار باشد واقعا نیلی آبداری نتار بناگوش حاجی

بقیه در صفحه ۸۳

حالا که پرسیدید پس بخوانید

بقی هنوز هم جریان دارد... کتر تخم میگذارند... عبدالله ضمیم از شهر نو کابل... س: چندین بار شکم را عملیات نمودند... آنها هنوز هم تکلیف بر طرف نشده... واز میخواستند... هند برای بار سوم شکم بیچاره را باره کرده... واز بدو... چی کارکم؟ ج: برای دکتر صالح... تان بگویند در شکم تان یک (زنجیر) نصب نمایند که به آسانی بیاز

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شنوید

اطراف افی از اطراف روغن خرید



خواست برای خانه داده اش... روغن بخرد و یکراست راهی بازار جدید گردید... در آنجا یک بیب روغن (آسیا) را (دو هزار افغانی) ارزانتر از نرخ تعیین شده... فروشنده گان روغن خرید... بنجهد افغانی بیول گزایه تکسی بود... اخت و تالب بر خنده و دل امیدوار وارد خانسه گردید... خانمش خیلی خرمند شد... با خود گفت برای دوسه روز دیگر از روغن ذخیره شده (با سره بی) استفاده میکند... سه روز پس از آن... خواستند از روغن تازه استفاده نمایند... اما به هراندازه بی که زیاد تر روغن میباید اختند... کتر چریس میدیدند

آن زنده می میکند و در رشد رکمی باشد... تلا به دارد که کد و کسر آن هرگز اصلاح نشد... حکیم اطرافی شنیده بود که هر یک تانک تیل لوگر بیوست (بالاحصار)... بازاری اجساد شده که آرد روغن را ارزانتر از نرخ مند وی کابل به فروش میبرسانند... بولیرا که باد شواری به دست آورده بود... به جای آن که با آن دارو... برای تسکین درد قلبی خود بخرد

بقیه در صفحه ۸۳



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مردی که می بیند زنی منحرف

هاله بی از درون جهره
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تش تم گناه کشت
 کرده و گیاهان هززه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار تش
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفاي آتش نفس
 آماره خود کشتزار نوبسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفگان
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش
 می ریخت به گونه گل آفتاب سزده
 باد به سوزانی بزمرد می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان به
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای میاخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پستان
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموز
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاه وی مقدمه گفتم
 تونمیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشوید؟ یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دل میخواستند
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسوت
 اخت گناه هوس و شغفوت را
 تحمل میکرد

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخ از شانزده سالند اشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همشا
 گرد یها و نگاه های دنیالگر مابین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آیین بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بس از برگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت
 را باز کردن میدادم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میگذاشت
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشست مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد

دیری از آشنای او با ما
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی
 ام باالوجیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد

از آن پس از او و از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شهن آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدر شرف وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکاو ای
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

دروازه رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کویس در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خورد لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان مردوی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشنیدم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گام بایست دست
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید؟ ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گام پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هتم تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند

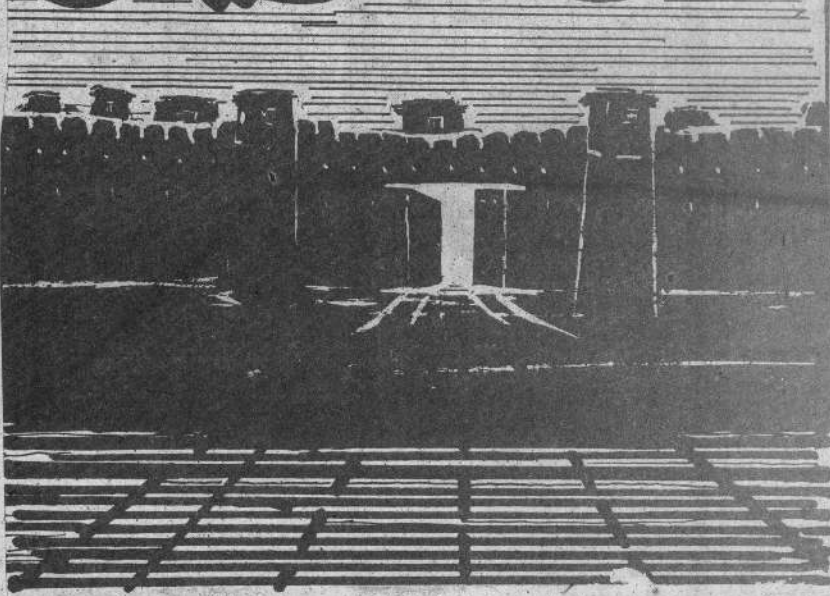
و آنشب از مادر متفسر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر

این صحنه بهما شبها میگرد
 درواز نگاه های کجکاو من تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میزد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در هتم
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد
 یک وقت قسم گرفتم تا از این زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر جنسودم
 بخواهد آقوت به یاری بدوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه مکتب روانه محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار گردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که مادرم
 را در دزد خوشی های معرین گم
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم
 زن فایده نگار به دست چه بزنم
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و با هم آن داشتم که
 میادا آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و یار گناه شامو بیسه
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصه
 عروسی با اولادار میخواستیم
 تحصیل رای با این برمانم در آن
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم امرواری نخو
 اهم نبود من هم از روند با ز
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردن این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گرد

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بدیاخته بود بسیار مکت
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبردت نموده جانب
 من نگاه انگنده گفت باود دست
 پیگری بهتوات یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعینتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت دروازه محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته
 اضرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است. در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد. و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود. مودل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند. در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن باز پدید میکنند.

بوده. عقیدت روزه ((تمبه)) چوسی به نظر میروند. ((صند)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تمکری)) اطراف آنرا پر نموده. در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کوچک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است. و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شمیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره بی)) اما کمر بنسند و کارتوسها آویخته شده است. اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو. چه اهالی آنجا اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه بی)) و ((دستک بندی)) آغاز شد. در ورودی قلعه از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد. در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصار شده و قتی انسان از دروازه گام بداخل بگذارد، کرد های گل و تر کناری آنطرفتر ((طوبله)) و ((اخور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور مارادری پیش میگردند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی بی)) هاشدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر نیویورک تصمیم گرفتند تا مودل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند. در اول شهر نیویورک این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه اثر بیهوده

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل •• پستو دیگرش در هند

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند، نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نبودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای پیدا کرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی کرده راه خان بابا د رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران راه او تکرار کردم، در بحران پنه فرورفت و من از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشد ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)





وینا با لاس

تصویر کنند

بگویم: در فیلم ((آرزو)) از آغاز تا مردمی بروان بیننده تاثیر میگذارد، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان دیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد. آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های از بود. در این آرزو نهفته است، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد، بهیچ هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند. منطقی که در فیلم ((خواب طلایی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است.

مروت میگوید:

من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما به هند، تصاویری از بریادی، کثافت و بیروانی را به برده میکنند. کشور ما با همه کمبودهایش سرانجام یک کشور است و مردم ما پدیده یافته اند که دوستی داشته باشند، مظلومی از مدنییت هم در آن است. بقیه در صفحه (۹۲)

خواهد بود اگر این مرد واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهم. این جا حرف بر سر دیدن و ندیدن نیست، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است، بگذارد با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است، آن چه را میبینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نمائیم.

سنگی میگوید:

چی خوب بود اگر برش دیده و ندیدن را عوض نمیکردیم و بیهوش (هست) را باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند. برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند، دم این که آن چه را که باید باشد، آشکار سازند.

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطقی وجود دارد، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت بیوت کار ظاهر میشود، میتوانم امید و ابراشم که در آثارش این منطقی به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیاید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

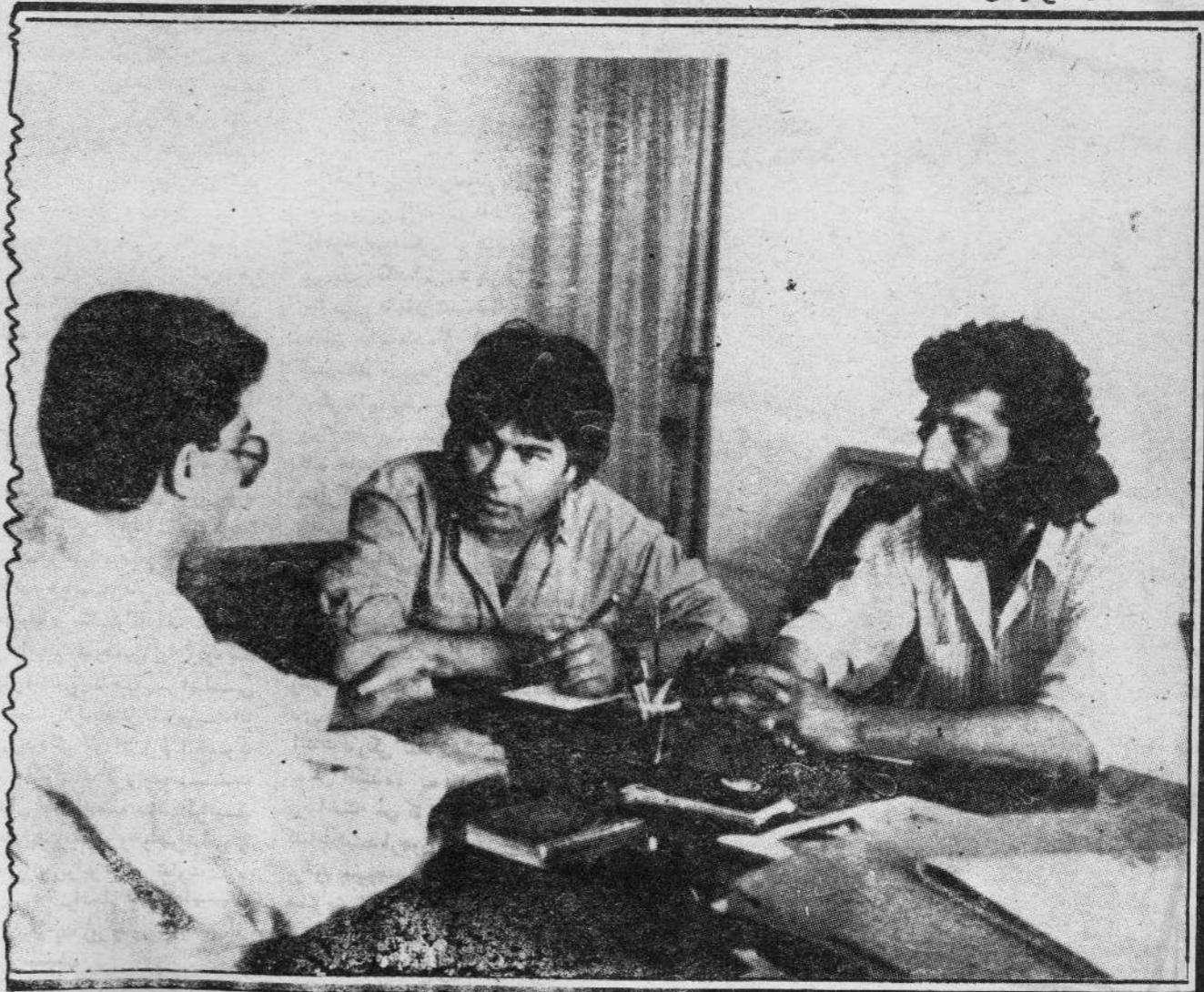
و این باز بازم برای سینما مینویسیم، وقتی از ماهی میگوئیم، باید از آب بگوئیم، جلا سخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است، سلام سنگی بابا بازی پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کرده و همایون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار دیده آمده است.

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکوراد رخاخ مصروف تحصیل است و آرزو میبرد که با ختم تحصیل سلکس یک سینماگر جوان و سرور فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاورد های دارد. فلما های ((آرزو)) پور تریته و خواب طلایی)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سردی از شرق)) گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد.

از همایون مروت میپرسم: شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید، ترجیح میدهید آن چه را میبینید به تصویر آورید یا آن چه را نمی بینید و تصور میکنید؟ پاسخ میگوید: چی قدر عالی

سینما باید آتش را کوه است

مصاحبه از صباح رهش



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز بویست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مشابیه سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نمیدهد. در حدود متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب‌ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق

بعلاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانستید با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به ساده‌گی بپوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق یاد پتوگونی مسیور رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یادوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

دلیل آن عرق زیاد است. این عرق که ساعتها با باکتریای جلد یکجا شود، بوی خیلی ناگواری را تولید میکند. عوامل دیگری نیز درین امر دخیل اند و عبارتند از پوشیدن لباسهای نیلونی یا پولیستر که از بروسه تبخیر عرق جلوگیری نمی‌نماید. درجه حرارت نه بلکه فشار روحی مانع عرق اضافی اپوکرایین میگردد. برای این کار فشار روحی اندک کافیست. به همین ترتیب، بوی بدن در این نیز بیشتر در افرادی که تحت فشار روحی باشند، مشهود است.

جلوگیری از بوی بدن

حمام و شست و شو

بوی بدن در صورتیکه اساسات حفظ الصحه فردی مراعات گردد، تا حدود قابل ملاحظه بی‌کاهش مییابد و استفاده از مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق برای پوشاندن بوی بدن ناشی شده مانند آنست که بروی کیک باسی و هر مانده پوششی از شکر و سفید تخم گذاشت. پتو در رمانا طوق گرم سیر استحمام یا شاور روزی دو بار در تابستان مطلقاً ضروری پنداشته میشود. باکتر - یای جلدی ظرف ۶-۱۲ ساعت روی سطح جلد نمومیکند. پس در مناطق گرمسیر روزی یکبار استحمام نا کافیست. اکثر افراد درین مناطق با استحمام سریع عبحانه قبل از رفتن بکار قانع اند. ترکیب از عرق، چرک، لوده گی و او شرایط ترانسپورتی غالباً منتج به بوی نهایت بد بدن میگردد. بهترین راه مبارزه با آن اینست تا هنگام شب دوش یا حمام گرفت و از مواد ضد عفونی یا

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لباسها

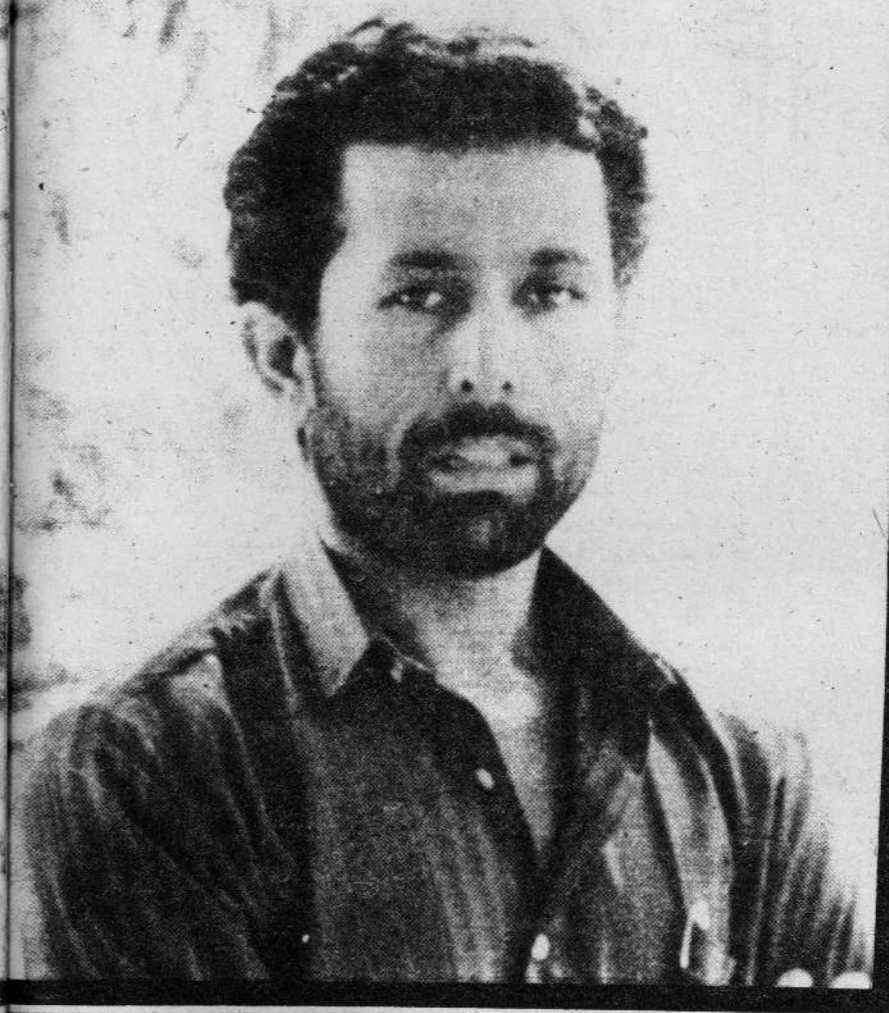
نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان مییابد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستنهایت مهم و درخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرسرم حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی -
 نام شهادت و نغمه‌ها در نغمه‌ها نیست
 شعر عاصی را نغمه در نغمه‌ها یکجا
 بوده و در طول زمان از شما شناخت
 مشترک بوجود آمده است -
 من نگریم کم که سوال اول خود را
 از کارهای مشترک فرهاد عاصی
 شروع بکنم - به عنوان دود و ستود
 د و همکار و کسانی که در عرصه فرهنگ
 و هنر شهرت می‌یابند -
 در کارهای مشترک تا چه نوع
 رابطه وجود دارد ؟
 عاصی : تشکر و دست محترم -
 گرچه بارها توسط خود در این
 مسأله روشن گردیده است ، باز
 هم قابل یادآوری میدانم که
 رابطه من و فرهاد در بابالاتر از
 مسایل شخصی بوده است - این
 مسأله طوری است که فرهاد
 همیشه اولین شنونده شعر بوده
 با شعرهای از او به خانه می‌برد -
 ای کرده ام و شعرهای بیگانه بل
 ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان
 می‌شد - روی آن عده از اشعارم
 که زیاد ترغز لواره ها و ترانه های
 زیر میگرد آهنگ ساخته اند و
 آنرا خوانده اند - گرچه آهنگهای
 را که روی شعرهای بلند ساخته
 اند کمتر به شنونده های رسیدند
 و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند
 مثلاً باد های آید و بگذر آید
 تا شاکش - به همین گونه من
 اولین شنونده آهنگهای آقای
 دریا می باشم چه بروی شعرهای
 خودم و چه بروی اشعار دیگران
 و به بعضی آهنگهای که طرف توجه
 و ذوق و سلیقه خودم واقع شده
 تصنیفهای هم ساخته ام مانند
 آهنگ (خلوتی کوک خیلالات سو
 آنجا بزم) و یا (پاراگرسه ویر
 انه مازند) و یا آهنگ خود شما
 بنام (دریا) را تصنیف کرده ام -
 یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و
 عبارات و جملات را گنجانده ام -
 علاوه بر فرهاد ام جسوری است
 در عرصه هنر و عرصه کارش ، از
 شما شنیده از آوازی که در کارش
 دارد ، از آوازی از عشقش از
 دوست داشتنش خوش می آید
 و به نظم فرهنگی اصلی است
 و هنرمند با حوصله و بر کار است
 در عرصه آهنگسازی و طوریکه به
 ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگوی با فرهاد در باب شعر عاصی

آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -
 خوانان ما از روی سفره آهنگهای
 او برداشته شده است - تا کیست
 می‌کم که در باب بیشتر از لحاظ یک
 آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم
 مطرح است تا آواز خوان و هر دو
 ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور
 بهره میگیریم چیزی که من میگیرم
 شعری سراج چیزیکه ایشان
 میگویند آهنگ میمانند - من -
 برای شعر نامی گرفته نمیتوانم
 اما او آهنگساز ترشته میخواند
 من به شعر نامی گذارده نمی
 توانم ایشان آهنگساز لیلی
 می خوانند و همچنان او آهنگساز
 را چیز دیگر خواهد خواند - را -
 بطه من و در این قرار می باشد -
 سیاوون : و شما فرهاد جان
 چی گفتی دارید -
 دریا : چیزی را که من باید
 اضافه کنم در همین مجله در شمار
 های گذشته گفته ام و آنچه را که
 اینجا می کرد عاصی محسوس و
 شریف گفتند -
 سیاوون : گپ های عاصی را
 اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم
 که وقتی (یک آفتاب مشترک) به
 هر دو بیتان می تابد - یعنی یک
 فکر مشترک هر دو می تا از امتحان
 می کند - و شاید هم اصول این
 (فکر) را عاصی در گپهای خود
 نور میبند ی کرده باشد -
 عاصی : اینجا اصولی مطرح
 نمیشود ، منتها منبع الهامی برای
 هنرمند طایفه ، یکی است -
 دریا : بالاخره اشتراک اند -
 پشه داریم ، و این بیوند را نباید
 دست کم گرفت -
 سیاوون : این اند پشه را تعریف
 میکنید ، در یک جمله ؟
 عاصی : بالنده شدن فرهنگ و
 هنر و اجتماع مان -
 سیاوون : بسیار خوب ! قبول
 می کنیم -
 سیاوون : خواننده ما میخواهد
 بفهمد که شما چند ساله استید
 از دو واج کرده اید نکرده اید -
 که ام فاکولته را خوانده اید و در
 کجا زاده شده اید -
 فرهاد : من یک شخصی
 مجرد الاصل استم -

لطفاً با فرهاد برگردانید



سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاؤون : وشما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتشش کن تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر با تبلیغات و خواسته های سیستم حاکم برجامعه ماست ، دوم موسیقی صرفا فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیستم

جامعه را درسی داشت و سیستم جدید حاکم خود فرمقرات و موزهای ، مصطفی راد تمام شوربنا ت زنده می ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چسوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیستم می اند پشید ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیخواست با سیستم باشد و طبق معمول شروع کرد به پی باد ویی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سرایی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز داریم که تا سر بلند کرده بنا بر موجودیت یک بالیسی نشراتی معین نتوانستند یا نخواستند با سیستم سازگاری داشته باشند و درست از پنجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری می بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پده - دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی فریت یاد می کنیم یعنی فریت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سراصلح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه من فهمم که تعنه فریت هموا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنا موسیقی فریت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنان در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم رادام ... که شاید بامن موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر در مساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراخ شود و دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است او بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه ممکن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه دیگرتان نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی هموا با سیاست فرهنگی سیستم حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سراخ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سرایی کنم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشده باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاؤون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزییت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزییت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزییت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اند پشه ها اما بر عکس ، حزییت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟ لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا ماچاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سربالنده دارند و تا هنوز مجالی برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص که ام رگه ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .
 سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاؤون : وشما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تا نراد رومود سیاست گذا ری هنری بگوید که کدام ابعادی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اند پشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اند پشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدیده ، هنری نمیتوان نایل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیست و ایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصادي جامعه من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکرش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظالمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیوخ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است در آواز است ، تم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسور به دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و مصراً از ما خواسته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم تا توانی، کنده و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آوردن های مشخصی بینجامد.

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستنفر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، بیست سال با اینترنا سالی است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۰ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکرینسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند. این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

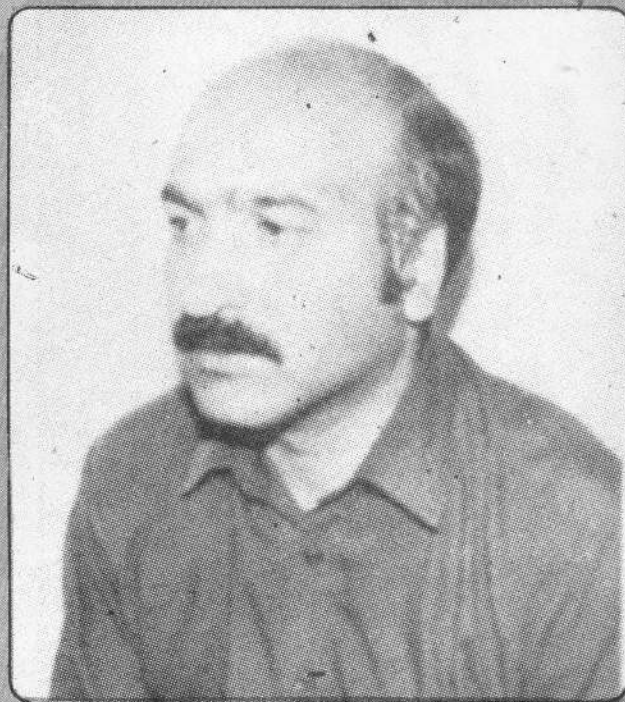
انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود بخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرکاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولان انستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفرین هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوولان نیز تابع قرار گرفته ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شود. ما، در های ارتیف هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است. آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهد گد. هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهیم داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرکهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتتدود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستنزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستنزدشان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکثر ۴۵۰ روبل در ماه بشود.

بقیه در صفحه (۷۸)



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد اروز
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران در دیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه گسود نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واگسود در پیغ
از اسمان گلونه بریزد شیانها
دیگر بهار بساور گسودم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خنده هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا آگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از نام ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرتع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسد می ستود

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگ مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت و شیشه ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل (گلبرگ) را روی پخن خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد .

نزد برادر رفتم ، رفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد هاهم درس خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبآت هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سبآت ها) لقب یافته است .

او بد فتر جمله آمد ، تا برای خودو همکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی اسنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود يك عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهروریدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در راغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان يك شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا

— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟

— نه ، مشکل ، اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لیب کار میشدند ، من در يك نمایشنامه در بار يك جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : (صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نمود ، گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید ، گرفت زیرا قانوناً تهیه کنندگان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول ((رومیش مهران)) کارگردان فلم ((پرو)) در يك صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کنندگان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټلې
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرو یې د پسر
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یې په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازې خوري کړي او اوښتو
لېږد کلونو د گرد جوړو غونډو
له شاخه غوږ ونوته راښ او لکلا
د پسر لښو کلونو وزم او لکلا
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوي شوي بانی تازه کوي او
شنی یې ساتی

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړوندو کې یې زموږ د موسیقۍ
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په
پراخه اوسپنځلی د نیایې حکومت
وکړ

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یې
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چيزي راکه خورده نمیتوانم
شعري باب است.
من کتاب هاي رادوست دارم که
کرکترها و داستانهاي واقعي
زنده هي را بيان کند. از عطريات
خيلي خوشم مي آيد بدین خاطر
يك کلکسيون عطريات دارم.
استراحت را خيلي خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزي ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنر فم از من همیشه
ياد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمده اند دو-
ستان نزد یک از روي نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هوري)) که در
جهان فلم بنام ((سپنا)) شهرت
دارد یکی از چهره هاي تازه-
سینماي هند میباشد. این ستاره
در آرزوي اینکه روزي مانند هـا-
مالینی ستاره سابقه دار در-
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به ښمارو آورده.
وي در مورد زنده گی اش چنین-
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هوري)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دايوکتر فلم نام سپنار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
دایرکت کردم، و کار آخري من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوي است که
چندي قبل نمایش آن آقواز
یانت این یک نمایشنامه کميدي
و انتباهی بود که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میکرد.
همچنان در زردی یکی هاد رنسا-

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سیرازی
همکاری ام را با کابل تیاتر آغاز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
دایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود. بعداً
د نمایشنامه هاي اتونومیستی، کام
به سوي نور در نمایشنامه خانم
جان نقش هائي را به عهده

بقیه در صفحه (۸۲)

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا از خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اوازش برمسش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیاسخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمیرالدین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر ه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرصه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرود
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمیرالدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د وهد منتشر خارند وی فایسیت است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم وفتی از او پرسیدم :

چو گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهن را باز کرد ای .

با یخندی پاسخ داد :

تحقیق میکنم .

نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشوم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

پس نقش شما . جالب است .

ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی ام .

پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و برداشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت دارد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیکران چند سیدو حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترگشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد . ت . هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پرمصرفترین فلم هایمیا شده اند . تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰ نفر می رسد و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر : حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا آنها معتقدند استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . از آن همه وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار میکنی . در مالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . برود یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

بقیه در صفحه (۸۲)

نقش‌ها

سینا وون
تختة

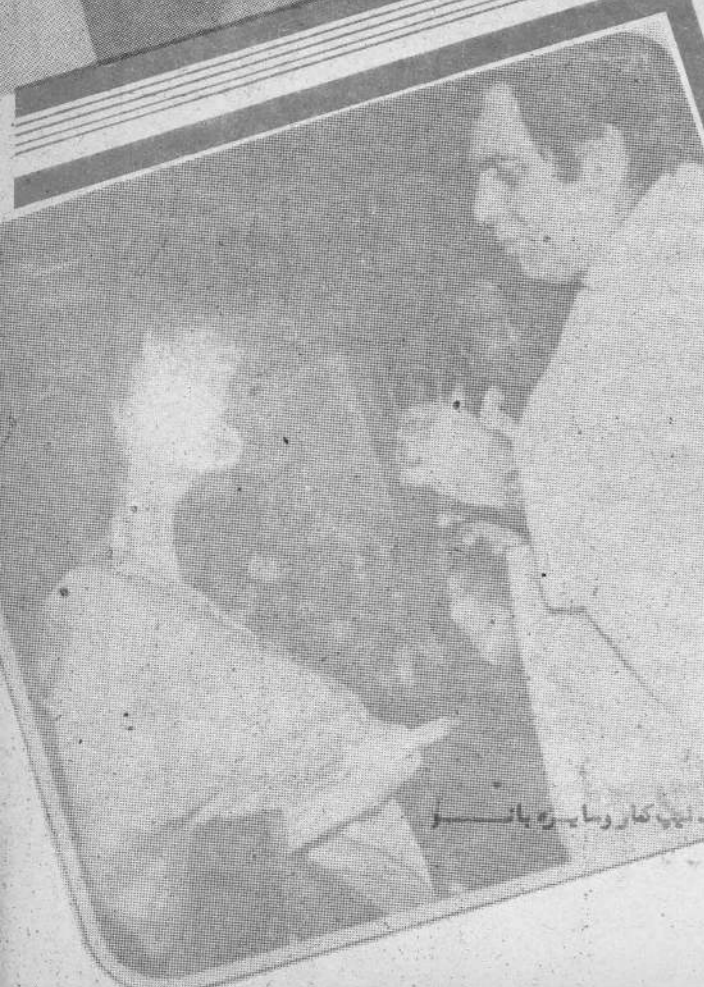
۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش به تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر یک
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپرد را خیر ماه
وقتی معاش میگردند. به تصفیه
حساب میبرد اختصار
شعبه بیمه یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحت هنرمندان و کارمندان
آماد خدمت بود و هرگونه معالجه
و تدابیر را رایگان انجام میداد
گلوب اسپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بسی تاکیز) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن (د یونگاری) و (هما -
سوار) در جوان تحصیل کرده
در صد کارها قرار داشتند
در این استود پیوند هنرمندان
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند اداره جیان ایمن
استود پیوند کلیه حواج و ضروریات
زیودستان را در نظر گرفته و تدابیر
عاد لانه بیسی گرفته بودند
در این بیگانه استود پیوند تلویزیون
داری مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کنیده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشد ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر رابه نم (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن هادروی بحاط است گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

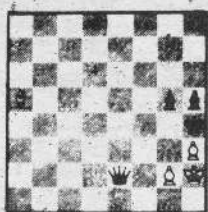
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته کسی دارد . تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سهر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمای (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمای (۱) سفید باد انستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خردکننده بی میبرد آید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید 2-Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمای (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3+) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7+) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3 و مات .

بدینترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انکار نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلیا بلدا



الی ۲۰۰۰ از تابلو های داروین
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر

عبد العزیز خان می باشم .
- بهترین و والاترین اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیور بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینای واقعیت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلو من موجود
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هله و ایرختلف منحصبت استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا سال ۱۳۵۰ تاکنون
مشغول هنرنقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنرنقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاش چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
استه وی از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنری
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنرنقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا نیکبخت را زیاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم نیکبخت ارتباط برقرار می کند

بود. انفلسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سال لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازی میفرستد. پدر مادرم ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ا. ا.)) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام ((المازلا)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرا پیش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگزین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

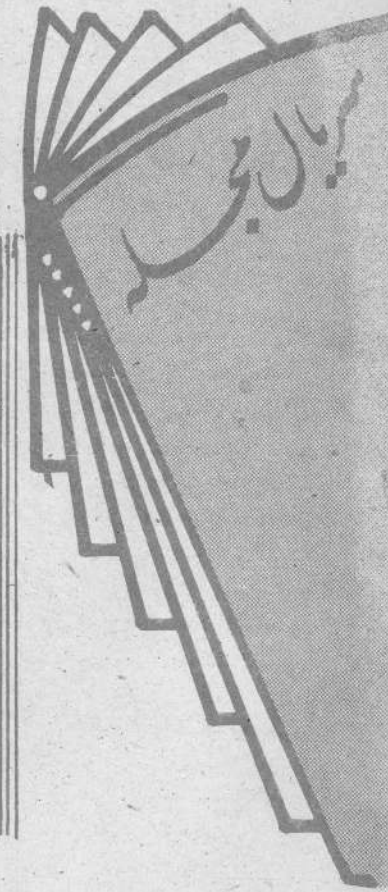
سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: ((وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرم و پیش برقرار کرد. هر باری که از بختیارها نفری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد. مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را اثری غذا - شدند و آنهم به دلیل آنکه ثریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس - مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چاکر بوده و از ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد و پاره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبوسد های سبزی، و سناره ها در زیر شعاع آفتاب روزه غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بدم زم قصه های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه های هزارویکشب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی ها و شعرخوانی ها و فان تیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریخت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردید و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه کسی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کدک کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیردند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. ششماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول های عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خرید. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله بی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های تان آماده است. آیا حاضر به امضا کرد نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتا به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و کم آب خوش می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری معمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته ای و در دهان تو افتاده.

* شماری پیش از ایشان (جامی) فزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه بیسز بملوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد، چه پاییک پگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زمان سلطان سنجر نشوونما یافته، و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسز درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیمه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کردم گر نیست ادیب شنید و سراز در پیج بالا خانه، که بر پشت الا - بساخه بود، بیرون کرد و در جوازش بر بدیمه گفت: من خود پسر صرایی خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و بواسطه وسایمان آلات ضرورت تد اوی ما: آیا به تربیه شاگردان ما در تد اوی حفظ شود.

ج: چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنظر من نیز این علاقه مند فراگیری آن اندوایدن حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر من شیوه تد اوی حفظ میگردد.



متد پیوخلکواریان ترسوه کر... خوخلک چی ویش تویونگی... جنگیز به دغه سیمه یوزل واور او... دخیل وحشت اور بریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهنگ برتینی مانه له خاوروسره خاوری کر یو... د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید و نوخچه به امان کی باتسی نه شول: له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه... د میلانانو ستراوسپخیلی عبادت... عای و چی د جنگیز خان د کوزوی کجستک تولی او هغه دینسی... تویونکی لیکر لخوا و چار اوسی او یوه بی رحمی وسزول شو... د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان و یونکی یوزل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود... هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه ورن اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث... الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د ورن و چار بنار سه جو و لو بوخت شو... د هرات جگ مع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو... له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د... امیر علی شیرنوی لخوا ترمیم د بیار و لوور دی... د هرات جامع مسجد اوس هم سه خپل ټول عظمت سره همتاس تیک ولاړ دی و زویو د هرات مسلمانو وروندو عبادت سپیخلی عایدی.

وای چی غغه وخت چی د هرات خلکو تسم و نیو... عبادت تعالی جو کر ی... لازمه بی وبله چی د دغه عبادت تعالی د جو و لو باره یو داسی عاید و پاک کی چی له هره کبله مناسب اوسم وی، توبه محمدی مقصدی د... بسونوخلور سرونه به بیلا بیلو خلور و عایونکی به خاورونکی خن کر ی او وروسته له تیه مودی بی بیرته له خاور ورا یستلی و سی لیدل چی د بسونو د ری سرونه و راسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسنی مسجد به ناوخوا کی خن شوی و ندی وروست شوی، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به تسول بنار کی د عبادت تعالی د جو و لسو لپاره همدغه محل مناسب عاید دی... د هرات جامع مسجد د جو و لو کار د سلطان بوخت... غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو و خونوکی شروع شو خو فرهنگ چی د مسجد د جو و لو کار لانه و ترسوه شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو، او دوسی چی سلطان شهاب... الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارم شسا و ورسره مخالفت اود بنسلی د ولود سرته ونه شورسولای نوزوی بی... سلطان محمود د خپلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جو و کره اویدی ټول بی هم د خپلی کورن اوهم د هرات

د هرات د تاریخ د کورن اوید

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . مارها ، عقرب ها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهامن با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت برم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . در ابتدا وقتی کودک بودم ، هنگام جان - کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگريستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهرم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگري که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه بایان یافت و ما در اشتیاق رفتن به اروپا راداشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظر من آمدند . گذشته از آن وی سیکوتید فرزندان را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صاد) موفق شد ند که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختند تا فرانسوی بیاموزند ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیزورین اوکر) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (ویگن) و (لوگانور) از منا هق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوریتس) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندام و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس سردرزم) ، مگرشن واندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سر میبرد) . این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاتبه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتم برای رقص بوم من حجب و کمربند دوران مکتب را ننداشتم ، اما سرنوشت حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسبران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زوزه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بد هم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم از چندی قرار خواهد داد . ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سن شان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبیه‌گر افغانی دارد، با مزاج آنها سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خند پچه جوزجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنرپیشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها مدید به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میز شان آمد و پرسید: چی میل دارید؟ دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: او را با چند دانه تخم مرغ!

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزینکدان‌های این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد

یادیده می‌بودند که چی گونه دو تخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید.

در اثر برده‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم

ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلام زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدی بگردند. آنگاه که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرو رفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

مراکز از هم دور شدند.

«در زمانه‌های کهن، روی -

دانه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریا می‌نمایان گشت و در (سوک) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با آنگر خورشید و زمین بایر می‌گردد می‌زیستند، شکوه سرداد، چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است.

اگر این خان، امروز باریک‌تر بدیده‌آید، مجزوی را تا شما خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل، ضمن مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرو رفته‌گی جویب- عرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ مایل زودتر از سطح بحیره عمیق دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر آب گرده است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاش نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان از اعماق زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (عقار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظیر وجود دشت ولی اکسون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج

فارس را به مثابه کنار بحر، طور کامل در خواهد آورد، در برابر بحیره این تحریک، منطقه شاخ افریقا عرب به جانب اوقیانوس گسترش یافته و هلام زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدی بگردند. آنگاه که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرو رفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

مراکز از هم دور شدند.

ترجمه: رهتاب

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آینه تکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشه کی کفایت به درد نخور ، و ماور بیچاره کندی عذر وزاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقنوب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیدم هم دل به دریا بزن و بسک زاری گشته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید ، ماسور

باز هم تیلفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره ما مور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بی حال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تیلفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تیلفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین موترها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان ما مور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواست و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشه کی (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی ماسور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار ما مور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض و ضخامتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه ، بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم .
آقای بار فیکس گرچه صرفاً ، چهل سال عمر داشت ، ولی مو هایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .
ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .
در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه - پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .
دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین بر میدارم . . .
از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .
شنیدیم که کسی صدایم میزند :
- جوان !
- بفرمایید !
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه ، دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :
- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم :
- بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .
آقای بار فیکس حرفم را قطع کرد ، گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگو بسم تا دیگر این جا سرگردان نشوید .
روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سگرتز خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه ، چندان خوین در - پشرو نندارید .
- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد گفتم کار سمار کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر می برداشته باشد .
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا هم بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملک شمال روزه ، شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه گی حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سررس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

- مردم پرسیدند :
- چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
- برنارد شاو گفت :
- هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی تنگ نیست .
* با ماه نشینی ماه شوی . با قمار . باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی .
نطیه کننده . بلقیس بسمل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت : پدر جان . چرا هنگام نکاح عروس رو آمد دست همد پیسرا میگیرند و با هم دست میدهند . پدر آهی کشید . گفت : پسر جان . این یک رسم و رواج است . بوکسرها هم قبل از شروع مسابقه با هم دست میدهند . فرستنده : هوسی حمید



میراث

شخصی از دست خود پرسید : - از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ .
نقطه عقل او .
نفر اول می برسد : پس او چه کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با جای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من جای است.

— معذرت میخوایم، میخواستیم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موترهای ملی است و درین موترها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تان گرفته به گل آفتاب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بوس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولادیکه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطریکه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیکه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشترده چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خوری به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیش را بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! آگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، همه خدمتت رو میکنم. اس دیکه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در یورورک دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را (برای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرکس به طریقی سرمان شکند تصاب جدا و نازاند اس شکند تصاب اگر شکند گومند نیست از نازان بپرسید که چرا شکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

نکته پرانی

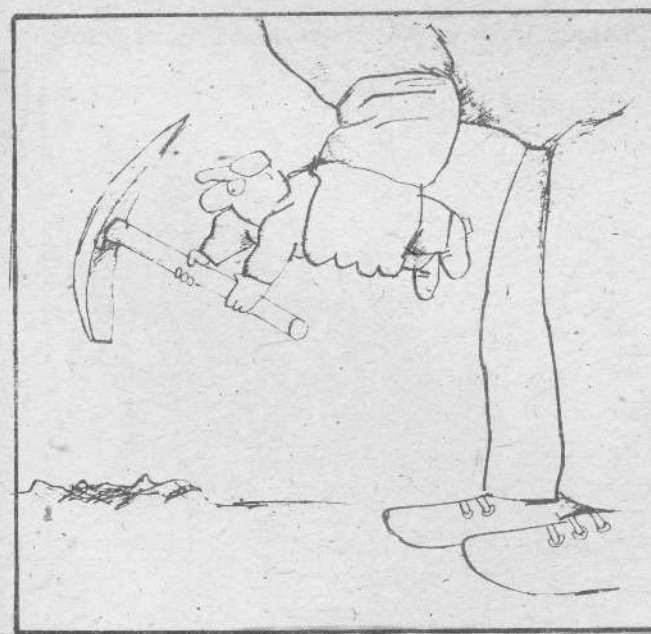
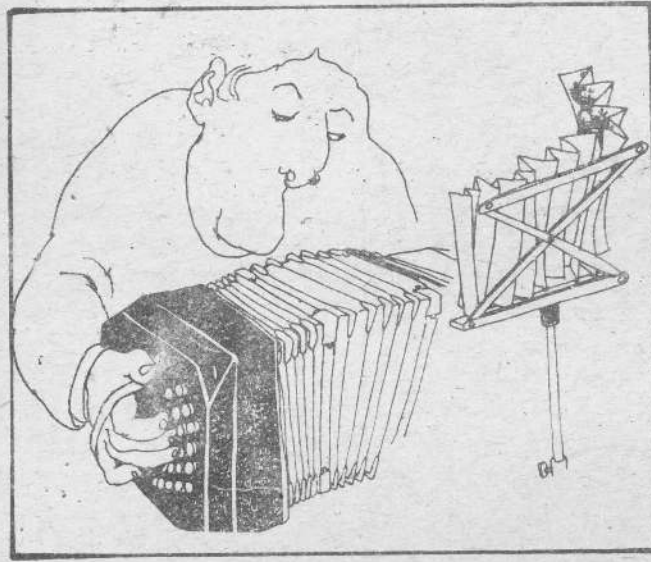
- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کنند؛ مجرد هاروماهل ها.
- * مارغینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا ونوزیه خلیلی



یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
 عوض شیرو شوکسرترسی و آچارش ده
 زنج بی خرچی من بیند وگرد خوشدل
 عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
 او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
 بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
 چند روزی جو من غمزه بی آردش کن
 بهرک نان دوصد گردش بازارش ده
 تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
 قرضش از سر بیران دیدش ده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی



حاضر جوابی ما

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشورم را با یک اسب عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟ برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی اسب تشریف بیاورید.

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیغمبر مردی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیغمبر با حاضر جوابی و خوشنودری میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، و ملایک بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت: مادر در ده افغانی به من بد میخواستم به یک پیغمبر بد بخت بد هم. پیغمبر جان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیغمبر چی کاره است؟ آن مرد تکت فروش سینماست. ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. ما امروز ملامتی قرار میدهید که با کلمات بازی میکنم، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل. برای بعضی ها به خاطر میباشی معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات می‌خواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید. اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احمق گوش کوچی می‌گم ماموزار زد امرکتین ورئیس باز هم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته می‌سی ویرامعاً می‌آری - نماید ی‌چه گفتم و پیش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدت گوش را به تلیفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور بر سروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می‌اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم. اولاد ام گشنه می‌مانن و ضمن این اندیشیدن ناگهان فکری به سرزنزد گوش را برداشت به رئیس تلیفون کرد وقتی صد ای رئیس را شنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه (۶۳)

من گفتند. خوب ماموزور رئیس را به حال خود میگذارم می‌برد. زب به شرح واقعه بیکیه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند. درست سر ساعت یازده بجای همان روز بود که تلیفون شعبه زنگ زد و همان مامور پایین رتبه گوش را برداشت و گفت بله صاحب امرکتین. صدای غمور و درگوش ماموزور شنیدند انداخت. بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگته بود مت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مکوربان کوچ کشی میکنند و توپ کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد و یاخود گفت: ای تن قافل بریاد شدی و آنگاه در حالیکه نفسش میزد عاجزانه در گوش تلیفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب و سرال سیمه می‌گفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هر دو و چهاره صحت بته که به خیر سرکاروزند و می خود برم. اما با آنکه این دو فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فرادست گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویا میشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم و یا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم. اما اندازه نگهید داشتند و چیزی

یک روز رئیس و یک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی دود شمن دوست میشوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی. مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارمات بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روزه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد. برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌هایی که زیاد بزرگ هم بود و جود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراتر از یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود و با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژون که در فکر یک آینده خوب برای من بود روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی در حالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم. یک

مترجم: عبد خراسانی

تذری از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيږي چې په دغه ورځ دخپل آرمڅي ته ورته شسې ټوکه چې آرمڅي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي او دخپلې بنسې له يې خايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه يې اعصاب نورمال نه وي.

په دغه ورځ به ناخايې خوښي درته پيداشي ټ امکان لري چې د ا خونسي به د ناوايي په دکان کې د بڼي نوبته ډوډي ترلاسه کول وي.

جانوښي نجونې دې هونسياري وي ټوکه چې مجرد مامورين به دغه ورځ خړلې زېري اووتوکړي د ريشې د فترنوبته څي.

نارينه دې د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ټ که نو د اونې ترپايه به يې جارو په لاس کې وي.

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دې د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلې وي له هغه څخه لاس ومنيځه ټوکه چې له تاڅخه د تيلفون اوپريډ سپارښت مستحقين ډېر دي.

رسمي کارکوونکي په رسمي وخت کې د ليلامي شيانو دخستلوپه جانس ليري.

د آيس کريم خپلويه وخت کې ږبه ډيره مه راباسه ټ هسې نه چسې د آيس کريم په خاي دې مچان ترستونې شونه شي.

د دې له پاره چې بظلمون د سروسيه گڼه گڼه کې درځني ونه لويږي ټ نوکمريند له ياده مه باسه.

(دوشنبه)

که چيرته دې واوريدل چې يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دې نو مه حيرانيزه ټوکه چې يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده.

ږه دې غواړي چې رښتيا ووايي ټ خود رواغ دا اجازه نه درکوي چې ږه دې په رښتيا وچليني.

د مکرويانو هلکان چې د سروپښتان يې په خټ کې د ازيکي جاروسه خير بېروي يادې وينستان لنډکړي اويا دې د حشراتوڅخه داروواخلي ټوکه چې اوس په مکرويانو کې تودې اوبه نه شته.

هر وخت توره دريشې مه اغونډه ټوکه چې خاورې اوډورې به درځني ژرنده گڼي جوړ کړي.

(سه شنبه)

که د ږه د تکليف لري اويا دې اعصاب کمزوري وي ټ نوکچالان مه بيه کوه ټوکه چې د بڼي په اوريد لوسره سکه ونه کړي.

په داسې جيب کې پيسې مه زده چې پوستکي ته دې نيز دې وي ټوکه چې جيب وهونکي دې په پاکی باندې ورسره غوڅ اوژو—ل نه کسري.

ژر تر ږه په کورکي بولورپاشي وکړه ټ که نو خسک به دې پوستکس وپاسي.

سرله اوسه د ږي لپاره د سکرو اوډيزلويه ټه کې شه.

(چهارشنبه)

څوک چې غاښونه نه لري ټ د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده ټ هغه هم د زيارتونو ترڅ ټ دعاشقانولپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به جانس موجود دي ټ

سلاسي خوښي په دوته پيداشي ټ امکان لري چې دا خوښي به په بناړي سروسي کې د تش څوکي ترلاسه کول وي.

د اختر او وډونو په ورځ دې هلکان کوښښ وکړي چې په کومه نجلسره

د تظيفا درياست ډېډوم د مچانو پيښا

رارسيدو په درشل کې د دغه
لهاي مچانوبه لاندې شرحه يـ
پيشام صادرکړي دي ټ
د بناړ د تظيفا تود رياست قدر
منو غږ و اوزموز غمخوړو يارانو ټ
ستا پسې له هغې باملرنې څخه
چې زمونږ د ژوندي باسې کيد او د
نسل د ډيپوالي په خاطر موجوده
ده ټ د مچانو د تولني غږ يد بناړ
د کوڅو د تولومچانوبه نماينده گي
د ږه له کومې مننه څرگند وي ټ موز
بنه خبروچې په دې راوروستسه
وختونو کې د تيلود نشتوالي په نوم
ستونزه تريو بڼا په ليري شوي ده ټ
خودا چې ستاسې د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو
څخه د کتافو د ارا ليقا ټ خبر
راکوي چې دروان کال اوږي د



مين نه شي ټ که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروي ټ

(پنجشنبه)

هغه څوک چې په بڼي لاس ډوډي خوړي ټ نوکيږ لاس دې د کاسې
له پاسه ښوړي ټ که نومچان به ورځنې په کاسه کې ولويږي ټ
که پلورونکي (هتيوال) دې پلارهم وي ټ چې په قسمونو ونه لويږي
ټ بخت دې بيداردي ټوکه چې خوا بڼي به ميلنه درکړه راشي ټ
د واکوه چې د بربښنا د بڼج مامور د رياندي مهربانه شي ټوکه چې
بيگاهه ته په تلويزيون کې هندی فلم دې ټ

(جمعه)

که په کورکي دې ږه په تنکيزي نود سباورن به سچله کې د بڼچاره
له هغه څخه سود اړنيسه ټ
هغه څه چې له تانه ورک دې بيدابه يې کړي ټ خو به دې شرط چې
د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي ټ
ټ مالوميزي چې ترکاري ډيره خوړي ټ خودي ته دې پام اوسه چې آيب
درته په کمين کې ناست دي ټ
که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي يې ټوله خوړه ټ خو
د دنيا په هغه اوډغه سرخېرو باندې د جاما غږه مه خوړه ټ

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کی د پاکتر کتنه پراستل شوانه لوجه بی ویکل جی: ((د ماشومانو د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه کتنه کی یوتن د یانسان او بیچگاری وهلوباره هم شریک کړي وه خو به خو تیر میاشتوکی هیڅ ناروغ بیدانه شوچی د پاکتر کتنه ته دي ورشی اوبدي حساب د . د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه . مگر هغه بله ورځ چی د کتنه ترڅخه تیریدم اوهسی می ورته بام شو چی دننه کتنه له خلکو ډک وه او حتی یوشمیر باندې د بلیو په لاره کی خپل نوبت ته سترگې په لاره وو . کله چی خوقده هاخوا ورځنی تیرش کله کیل می چی د پاکتر د کاروې د آیس کریم دکان خلاص کړي دي او کله مې د پاکتر د کتنه په خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به دي خبره جرت واهه چی ناخپه می پنځه شپږ گاهه ورباندې د پو د رملتون به لوجه سترگی ولگیدي . که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا . نی کېږدو او یانسان والا د میز تر شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي او به بل لاس ورځنی پیسې راشمیري په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له کتنه او ایس کریم فروش څخه که نه وه .

د دغو درېو صحنو په لیدلو سره راته ثابت شوه چی د ایس کریم به د کان کی ناروغان تولید یزي او پاکتر بیاله د غو تولید شویو ناروغانو څخه نیس او درملتون والا د پاکتر له غنی نسخی څخه د پیسو بند لونه تولید وی له هغی ورځی چی دغه دري گونی اتحاد منع ته رافلس دي نو د کوخی د اوسیدونکو په نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمون دغذای زیرمود جوراوتالاکولوسو لپاره نه دي رايستلی . به تاسی باندې نور هم زمون اعتماد له خوا څخه خو خو حمله زیات شوي دي . همدغه راز دوي د دغه بیغام په لړکی د مگرو بونود لیز د ولوسه برخه کی له بلان څخه د زیات کار زمه کړي ده او پاپی څرگند کړي دي چی د شرایطو د مساعد والی به صورت کی به د تنظیفاتوله سند وگورونو څخه د د اوطلبانو لسی د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم پانیزې . د دي له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي نو د وینی بانک ته مشوره ورکول کفزی چی د دي کار له پاره څسک تریبه کړي . خو د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو په وسیله د کورنیو آسانید بیچگاری به بحای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی . لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي . په دي باب د دي ژبی یو متل دي چی : ((د رجري بنشین نام بکش)) .

همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه بی نښانه خلک د نوم اونیسان خاوندان کوي ، او همد اطنز او انتقاد دي چی ناپیژندل شوي خیري د امرنو په مقابل کسی د پیژندلوي او اعتبار ور گزوي . که چیرته له ماسره د خپلی موسسی په خریداریوکی د طنز لیکونکی سو د انتقاد نومرسته نه واي نسو د ریاست خوکی به می په خوب کسی هم نه واي لیدلسی .



د طنز لیکونکوله برکت

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو د انتقاد و نوم حصول بولی . نوموړي به دي نظر دي چی هرڅومره د طنز لیکونکوله خواخوږک انتقاد شی ، هماغومره به ټولنه کی شمسه وتران چی بخواد گو . لهوتشولواو حیب ډکولود ریاست د خدمتو د یوز او اوس د دغه ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تنیس میر- د اختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروگان فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمیید است. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوارناتها) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیر باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم، آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد پویکاراتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنیکي فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشا، اکبر- (سپرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبردان نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بر درخشش و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانمان شدم. در آن زمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هملوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) پویکاراتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آن که (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بد برای از بهمانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غنید: (تو به تماشای شونتگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد رراجکپور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل- اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان موثر نشد و واقع نشد برای این که سردم پیوسته فریاد میزدند، تا زمانی او را ببینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپایی ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لپ کمار در هملوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تا مل و مذاق فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهای او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان ننگته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف (اتگتا- جنتا) را خودش کارگردانی نموده ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه بی گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای خاطر

موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یادی افتاده هزاران - کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد رراجکپور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه، فلم قرار بسود شد و فریاد بر آورد:

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد بر آورد:

نشد وید هویالا:

(مد هویالا) یک دوشیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد بر آورد:

ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

عشق و رزی نارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود. بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب رویه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره، افول ناید و صورت نیند یوفت و او هم روی یک عقده روانی با کشور کار از و اج کرد.

فلم اول این هنرمند (جوار- بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم (ملن) در زمین تاکیز معروف کار بود. بعد استقلال

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نوا سه هایش جدا کردند. (مادرک بزرگ) ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن. بیوزن در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیوزن در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی دلپ صاحب پیشوی بالا تر از یکسند و بیجا سال عمر کنی...) بعد دلپ کمار یک مبلخ

تاریخ و سبک

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال)؛ را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا الایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه کسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش میرسد که آنرا ((سر)) گفته میتوانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته نمیتوانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دیل تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- م ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- یه ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد.

این آواز کم سر است و هرگز اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالا است که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظر به مهار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه نوازگان که گوش سر عالی دارند تشخیص مینمایند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت میانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی میسازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدهد. یا موقع شنیدن شنونده را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت: فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید، هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید. یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را میدهد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید، باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) کردید بدید. شما میتوانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا کنید. ایا به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد. که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد نتایج بیاید.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی آرزوی تعقیب این سرال تدریسی را داشته باشند، باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنده با (سر) و (لی) بار آیند و مواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی ها و آلات در پیرو موسیقی را اگر آید، و یا نومیو خرید، باید برای سر کردن به نفرنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید، زیرا فشار زیاد هوا داخل دهه هارمونی بهما هارمونی هارزود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سر کردن صرف برای خود تخصیص میدید، یعنی به اصطلاح ((هر دست)) نسا زید، از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد، خود داری کنید.

۴- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر میسازد محلولو گیری نماید.

۵- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر بسپارید.

۶- در صورتیکه آواز خوانسی میکنید، با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین بدید. البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید.

۷- با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگرد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، (لي) جسم
آن است .

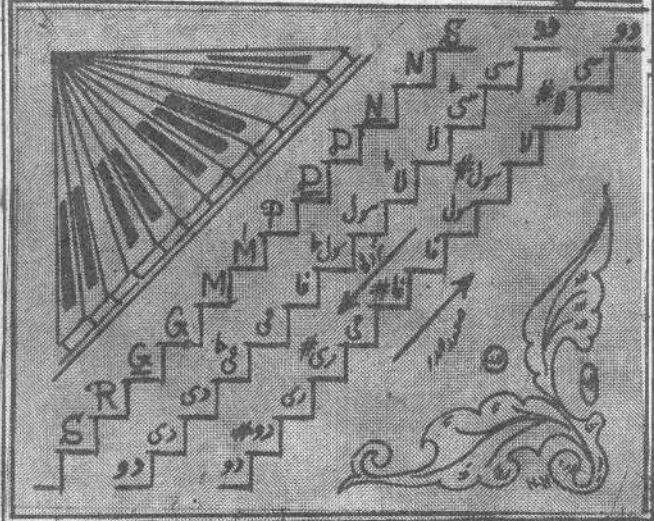
داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزيم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني را به ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . د . ده . ني . سا
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (گه)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همياري باشنر
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند



و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول را به
طبله ميکوبد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعميق آن و به طبله ميکوبد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر مراعات
و عادت کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتميک است که توسط
موسيقيدان قالب شده ميند .
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده . يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که به دو ضرب)
واحد قياسي تال درهند مائره
يا **تال دو ضربی** و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که با پديده مست
هر (تال) در خورد (لي) را -
همراه دارد .

تال ها در شرق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبق الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با مائره تال ها
طابق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش اينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .

تال دو ضربی

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

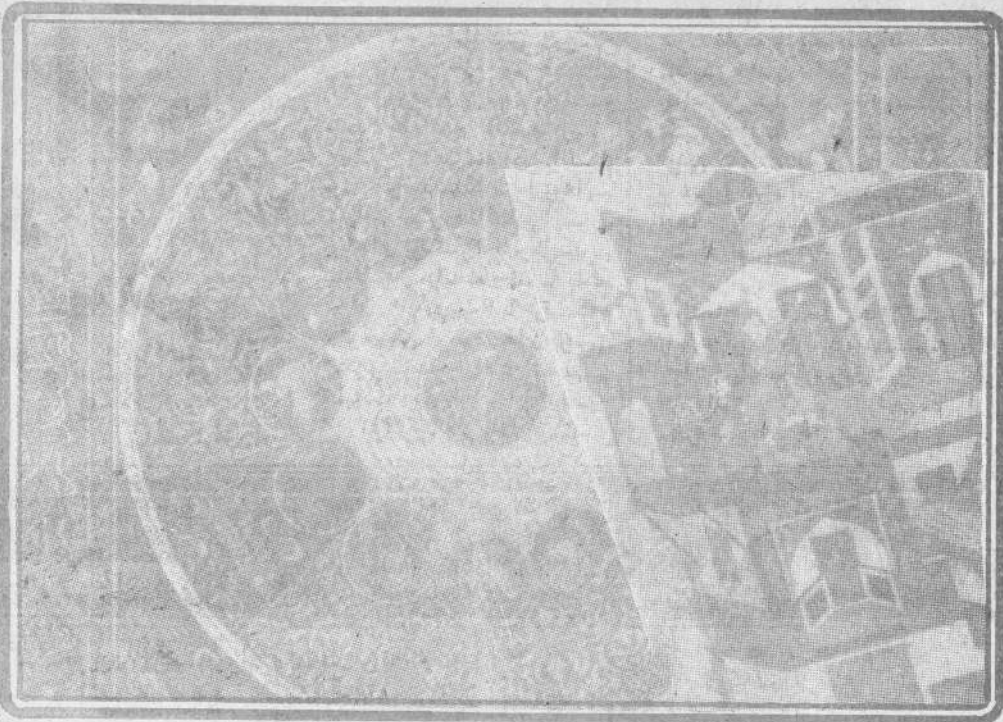
نوشته ادوارد گونز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند.

حق در زمان حیاتش، دست
آورد ها و پیروزی‌های تیمور،
اسطوره‌ی نبی و انسان‌نوی بود. مثلاً
باچه صوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزان چو بان
بچه شده چهاردهم از سلاله
ترک و مثل که فرمانروای فارسی
شد تیمورهای خود را بزرگ آسا
ازا تا تولد در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کرد،
تا (۱۳۷۰) امیرانوی و سیمسی
شبه قلمرو تحت فرمانروایی
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است،
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفته
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطق که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سینه‌طره خود را
 داشته او با نهاد‌های اسلامی
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده‌ستی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
 قدرت و مشروعبیت جاه و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جالب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکس در انستیتوت
 سمیت سونیاد در واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنند که خوابها و آرمان‌های
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلسی
 در رابطه با سیاستمداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلوویز با بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبیر))

مدها اثر دیکره نمایش گدا -
 شته شده است؛ این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران
 شامل آسیای تریخی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حر است و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

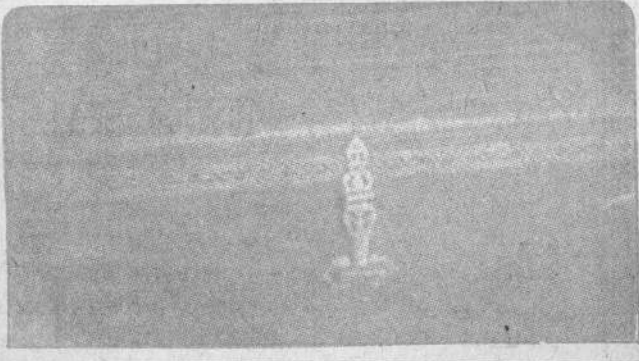
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از طرف ترین نمونه های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده های هنری بیجا مانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراج وجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش‌ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. سایبر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندرو -
 سکالاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور بحیث فرمان‌میدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنز
 می‌گوید: ((تیمور بخش‌های
 از جهان را با وحشت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان رانیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
 آورا است. صفحات جلد‌های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان
 سعدي و تصویر های از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آلا... روزها را میرختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوا... ند و زمینه آن برایش
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 رابیا بم... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کاجوسی مید ل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم از هم
 گسیخت همزمان با آن دست
 قوی او گلو دهنم را فشرده شد

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بد ادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر ترا دوداده بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 وبه راه خود ادامه دادند
 بر نامزدم برابه خانه بی آورد و
 در آنجا در باغچه تن نهال گما
 را فرس کرد از درد و غصه
 بزوک فریاد هایم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را
 می شست
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان
 نیگی را پیشیام گذاشت و گفت:
 (اینک های دنیاسته ات) با
 ادای این کلمات در را عقب سرش
 بست سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوچه نابدید
 گردید و در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصور آن جان گرفت و حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند و دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد و ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک و برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدفت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیگی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند، مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوطه مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بزرگ کرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها مواجه می شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووبه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند و از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکولوژیکی ناحیه ابراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید و بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.
 گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری

شود.
 ایاسیستم سنتی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند - وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟
 البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه بدیور نیستند. از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو - تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوهارا به کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیر تقسیم کنیم.

آیا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟
 عموماً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدیون انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی محیط بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگاہ یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند در آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آنگاه از بوی جرس بود و دم را به هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لحن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتی آهسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مد فون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستیم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستیم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتنام خموسی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشکل تا سال ۲۰۰۰ نداریم. ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر عم اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم که کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می روییم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم. حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست. در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای تان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است. حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟ اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در راستا تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در روشن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت. باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه در بعدی وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسپیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیراهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد آوردم دوست که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روم برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شمش اثر بزرگ رو-
 سیاهی را به دور انگشت
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم و وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکنند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیور مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریدم، این سو و آن سو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کنار رد شد و وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موتروارد یکی از کورچه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی این
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع بدیروام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلتم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک -
 دیدگانش سرازیر شد و
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد
 آنچنان که گویی اشک سین
 تا سرحد ترکیدن بر کرد.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر-
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 آنوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری، از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلی کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندشند و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صحنه های مختلف هنر بکارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثنا آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میبرد بردار من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تاریک زنده گیم خوشمیش را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردیم که کودک نو زادی در آغوش داشت پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلاه وزارت ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورد نخست از بد پیش خواست او باوریدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاش مرا واداشت تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورد وقتی کودک را از آغوش گرفت، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهرجامه خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگذارد، پس از آن که یادگارها را به قسم گذاشته دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود مگر وقتی تورا به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرایجاب سنت مذهیبی شان، علی مراسم خاص نام تورا با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند، اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیوند بدی و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزن مرا دوباره به خانه خود برد موازان جا به شهر کابل انتقال داد، آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت، در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم، اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام با پدر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنخ نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شود که سر نوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند.

اومی خواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، بر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمت های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا ما درن را بازه من ده»

و یا وقتی از خانمش جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز بوی تو از پشتم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زکی و در اینجه کوچک منم!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه بیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه بیراهن دیگر به دستانش هدهد میگرد یعنی آن چیزیکه خوشی میآید در رخ نمیگردد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزرده نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احمد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزرده باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



دعوا پر سر جو سده ...

بقیه از صفحه (۴۸)

کنند و آن به طور لایبی به حکم محکم گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.

ظاهراً تفسیر عقیده سیدی پوری از آنجانبانی شده که وقتی فلم تهیه می شد روابط او با من چکروتی دوستانه بود ولی حین آمادگی شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورده بود.

بقیه از صفحه (۴۸)

چه نقش هایی را ایفا کرده ایم؟
 - در اوایل رول چام و پنجم را بر-
 ام میدادند و چون در آنوقت زن
 ها در تیاتر کار نمی کردند ما رول زنها
 را نیز کار می کردیم به طور عمده رول مادر
 و یا رول خدمه برایم داد میشد.
 - آیا قرار گرفتن در نقش یک زن
 برایتان دشوار نبود؟
 - فقط راه رفتن با بوت های کوبی بلند
 برایم مشکل بود و مرجم استاد
 برشنا ما را راهنمایی میکرد که چگونه
 نقش خود را بازی کنیم و اندکی هم
 کرشمه زنانه ما را با مشکل رو-
 میساخت.
 - آیا گاهی نقش های اول را هم
 بازی کردید؟
 - بلی بار اول در درام (دو کلاسی
 ها) رول مرکزی را به عنوان مادر
 بازی کردم گرچه نقش خیلی مسوولیت
 بود ولی به من گفتند که
 خیلی موفق بودم.
 - استقبال مردم از شما چگونه
 بود؟
 - همیشه خوب استقبال شده ام
 ولی یکبار در وقت هارد رنما پشنامه
 نقش زن را بازی کردم ملاها
 بالایی تیاتر حمله کردند و یکبار
 دیگر هم یک دختر برویس تف
 انداخت.
 - پس خاطرات خوش هم باید
 داشته باشید.



راه رفتن با بوت های ...

من بودم.
 - چه فکر می کنید آیا عمومیست
 یافتن سینما و تلویزیون باعث
 تضعیف هنر تیاتر گردید؟
 - نه اصلاً برای تیاتر کمتر کار
 صورت گرفته است برای تیاتر
 خیلی کمتر می بینند اکثر درامه
 های از آثار خارجی ترجمه
 میشود که با شرایط محیط ما هم
 آهنگی ندارند و کمتر طرف علاقه
 بینندگان واقع میگردد در حالیکه
 سابق بالایی هر دو را هم شکست
 و یک موضوع دیگر راه نمی آید
 نادی و گرفتاری آنکه لایحه
 جدید حق الزحمه هائیز مقرر
 است.
 - برای شما در یک اسپات چقدر
 حق الزحمه داده میشود؟
 - در یک اسپات در یک دقیقه
 ۲۴ افغانی داده میشود لند
 من رایگان کار میکنم.

در رابطه به کار هنری تا
 چه اختیاراتی رانصیب شده
 است؟
 - یکبار در سال ۶۵ وقتی از
 تلویزیون به خانه میرفتم یک موتر
 نزد یک ایستاد مردی از آن باین
 آمد برایم گفت (همان تک-
 دو خانه) بعد از من قدرانی
 کرد و رفت.
 - با الفاظ و کلمات
 - بلی.
 - و یازد یگر دو مردی که به
 تازه می ها با سواد شده بودند
 نزد آمدند اما من را با یک قطعه
 فوتوم گرفتند و رفتند و لوسی
 استند دخترانی که زنده باشند
 مرا همیشه تقدیر میکنند همینکه
 مرا از دوری ببینند به همدیگر
 نشان میدهند و میگویند: ببینید
 تکرر و خانه آمد و بعد از تکرر
 دل میخندند.

کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۲۳

خوب نگاه کردی.
 و میگردد و میگردد و مانع
 کابوس زده ها همه جا را زیر و رو
 میکنند ...
 مادر با صدای آهسته تکرار میکند:
 (ای بی بر!) کجایی بیای!
 وقتی مرد بی آن که بداند چی
 میکند در ایستگاه راباز کرد.
 پسرش را دید که با چهره وحشت
 زده و پسرک با دیدن پدرش با
 غرور و جدیت آهسته گفت:
 - پدر جان! عصبانی نشو من
 بینی که منتظرش استم تا نگذارم
 بیلید و برادرم را ببیند.
 و زده نامری که از پله ها
 بالا می آمد لحظه بی درنگ
 کرد ...

یعقوب قاسمی

موسیقی به برخی بی له استاد
 قاسم خخه زده کرده کوله
 یوولون کاله بی لوستا و
 تحصیل وگر خود پوشش میجو-
 رتو نوله کله بی تحصیل ته دوام
 ورته کرای شواو به ۱۳۱۴ کال
 له خپل هنرمند پلار سره یوهای
 د هنرا موسیقی هیواد یعنی
 هندوستان ته ولار او هلته پی
 هم د موسیقی له پیوخیو او
 مشهور و استاد ا نوخه موسیقی
 زده که ۱۰ اوله خلوو کالو وروسته
 بیرته خپل پلرنی هیواد افغا-
 نستان ته راستون شواو حرفوی
 هنرمند اوله دود سره سم پی د
 شاگرد پی سند د استاد امید علی
 خان په ورناندی کینون او پرسی
 پول د هنرمند انوه جرگه کاشا-
 مل شو.
 استاد یعقوب قاسمی به
 ۱۳۲۲ کال د مرجم استاد

به بی تری اخیست د خپلو
 سند رو لپاره د شعرونو
 انتخابولو کی پریختگی
 سند رفا ری و ترخوبه بی شعر
 خونینه شوکونویزه بی ورته نه
 جور او.
 استاد یعقوب قاسمی سر پیره
 پردی چی یونام تو غزل بول
 سند رفا ری و به کلاسیک موسیقی
 کی هم استاد و او پوشش
 شاگردان بی درلود هغه
 بهر نیو هیواد ونوته هم حتی هنری
 سفرونه درلود چی د هغو
 په لری کی بی ایران ته سفورکر
 چی به هغه سفر کی بی د پوشش
 کسرتونوله اجرا کولو وروسته د
 د تهران د پوهنتون اود ایران
 د هنرا فرهنگ وزارت له خوا
 ورته یوه تحسین نامه یوقا ب
 طلا بی ساحت د جایزه په پول
 وگر کول شول استاد یعقوب قاسمی
 سس اود هغه هنرمند دننه په
 هیواد کی او هم بهر د لمانحنی

حاکم پوسیدید

بقیه از صفحه (۳۱)

خان جان مامور وزارت تعلیم
 و تربیه:
 س: میخوامم کم از کم در
 دوماه یک بار برای کودکانم
 گوشت بخورم، ولی خن...
 نمیتوانم! چی کار کنم؟
 ج: اگر این رفتار را بکنی
 کردید، مارا هم آگاه سازید!
 XXX
 ولید میزاده از شهر
 مزارشرف:
 س: میخوامم بولد ارشم،
 موتر به مد روز بخورم زننده کسی
 آرام، آرام داشته باشم، توصیه
 پاسخو کی سبارون چیست؟
 ج: بیشتر خواب باشید
 تا بیدار...

آنان در جواب نوشتند باید یکبار
 به کابل بیام بعداً دوباره به
 ایران بروم ولی وقتی به کابل آمد
 دوماه بیکار ماندم منتظر شدم تا
 دوباره برایم پست بیاید.
 - دلسرد شدم یک مدتی کار
 نکردم ولی در اواخر سال ۱۳۵۸
 دوباره آغاز کردم و تا امروز ادامه
 دادم.
 - شما در فلم های سینمایی هم
 کار کرده اید.
 - بلی در فلم جنایتکاران نقش
 پدر را داشتم.
 - آئینده هنرا را به خصوص هنر
 نمایش را در افغانستان چگونه
 ارزیابی میکنید؟
 - آئینده هنر در افغانستان
 روشن است قبلاً بازیگر تیاتر
 بنام (سخره) یاد میشد حالا
 بنام هنرمند یاد میشوند.
 - آیا آرزو دارید از خوان شوید
 زیرا شما در ارتباط نزدیک با
 تلویزیون قرار دارید.
 - آرزو دارم ولی هنوز صدایم
 پخته نشده است.
 ویک سوال آخری:
 - در تیاتر آنوقت نقش زن (جنگره)
 به چه کسی داده میشد؟
 - به نیک محمد قابل و صادق
 داده میشد که خیلی هم موافق
 بودند.

رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)

تاز به روی ستیزه نمایش
 گذاشته شد از دایرکت تان تراشی
 بودید؟
 - قبل از نمایش دلسرد
 و تشویش داشتم زیرا آنک طرف
 اولین کال در کابل تیاتر بود
 و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم
 نمایش کسرت موسیقی بود لذا
 در جمع بینندگان تعدادی حضور
 داشتند که برای تماشای نما-
 یاشنامه نه بلکه برای کسرت
 موسیقی آمده بودند پس از
 بهایت آن ها که مباد انمایش را
 اغلال نمایند، در هر اسن بودم
 ولی خلاف تصور وقتی نمایش
 شروع شد هنرمندان توانستند
 که همه حاضرین را تحت تاثیر
 بیاورند و توجه و تحسین ایشان
 را به خود معطوف داشته در
 نتیجه تشویش من جایزها به
 رضایت واگذار است.

ماجرای شریک گل پوسوز ...

بقیه از صفحه (۳۱)

خنده کان باسخ میگوید:
 - تا به حال نه، اما از عهد
 عهد الله خواهش نمودم که دیگر
 زیاد (سیاه مار) هم نکوبد و
 متوجه دستهای خود هم باشد
 ورته ...
 پرسیدم:
 - ورته چی؟
 گفت: تو هم چی قدر پشت
 کپ میگردی؟
 گفت:
 - نمیگردم، بل که کپ میمالم
 خوب بازی؟
 - باز هیچ به کارمان با فکر
 آرام، ادامه میدهم.
 - حالا آشتی کرده اید؟
 - باخونسردی باسخ داد:
 - آشتی جنگ ما روز دوسه
 بار تکرار میشود ...

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهیم، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیرون در ششم. من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش، ولی فکر
میکنم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنیم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که
در همین زمان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرود اهای ممتسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپک کار میز پرته ام. میخوانم
میتود شان را از نزد یک مشا هده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتماً آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب

گونا



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند؟ اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟

پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام. وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتماً جهات -
سیاسی دارد. یقیناً چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تغییر کرد. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکنم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تغییر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دینگ فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد، سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعاً هنرپیشه است.

پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دیوار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجام مید. مخصوصاً عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نروادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
از دوام کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا میرود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقیناً
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام. من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زمان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((جمود پشیمین))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟

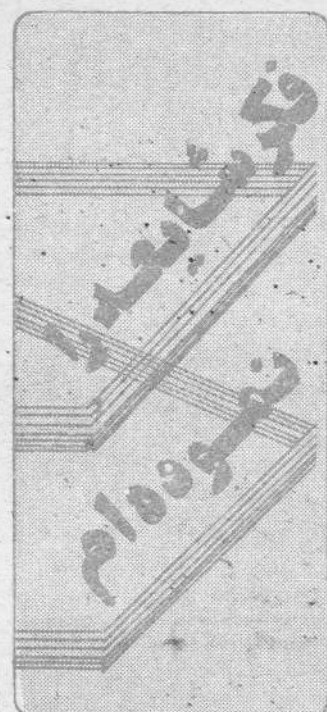
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
می کردم. در آنجا اکت می کردم
لاف میزدیم و خود را یک آن پهل -
دار معرفی می کردیم. در پیکران
همه بادیدن من میخندیدند.

پرسش: امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور می کنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در

اولین فلم من که ((گن بد))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خری نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاه پول نداشتم. گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذار بگذرد. فیل هم بایک
تبعادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلس
میباشند.



— سینمای ما 'زاده' انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. 'زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلسفهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را به رشد و پختگی نرساند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چه طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرفم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— با مرد، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چه چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما را فلیم برداری شد چه قدر و چند روز آن فکر کردید؟

— فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چه گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی گله مند استم. باید بیشتر ستاره بورام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش در اکثر کارهای من بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چه چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینده درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بفهمید که همه آن بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از نظر شخصیت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو - معطر خیلی خوشایند است و راسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروفی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را تعاروف کرد. با هانیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است تعاریف عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال -

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده می شود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا می کنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزنند. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستشوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن بردن خونریزی رحم از دود برگ و

تند کرداد و شد اهالی آذربایجان عرق آنرا گرفته و در تداوی بیماریان از آن استفاده میکنند بنا بر این من به کلیه عطاران توصیه میکنم که برگ و سرشاخه های گلدار این گیاه را در ریه ها و خزان چیده و در سایه خشک کرده و به بیماران عرضه نمایند. در اینجا بد نیست یاد آوریم که انواع وحشی و خود روی این گیاه که در نواحی خشک و سنگلاخ ها می روید، بر انواع پرورش یافته برتری دارند. برگ این گیاه تلخ و اسانس زیاد است اسانس آنرا که بیشتر از نمونه های وحشی میگیرند بزرگ زرد با مایل به سبزی است. برای چند عامل دارویی است که در طب جدید از آن استفاده میشود. گل مریم یا به عبارت دیگر شاه اسپرم یکی از مفید ترین گیاهان خانواده ی نعنا است که منافع آن بسیار زیاد و قاطع است به علت داشتن مواد مازوی، مقوی معده بوده و به علت داشتن اسانس هم غذا کدک کرده و عمل هضم را آسان مینماید و معده را ضد عفونی کرده و نفخ را از بین میبرد. تب برودت شلج بوده و قاعده آور است و همچنین عرق شبانه را از بین میبرد. ادرار را زیاد میکند. گردش خون را فعال کرده و پوست را تقویت میکند و اعصاب را تقویت کرده، خستگی عمومی، ریش و سرگیجه را از بین میبرد. و در معالجه فلج تاثیر به سزای دارد. دم کرده ی برگ و عرق شاه اسپرم قلب را تقویت کرده و اعمال بدن را فعال تر میکند و استفراغ های تشنجی را ادرار میکند. شیرو عرق را کم میکند. برای رفع سستی دندانها و خونریزی بیوه ها برای از آن به دندان خود بمالید. برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

پیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهالی آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهالی آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رو در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده مینویسد. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید، ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شست سانی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنا چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میرویند، دارای دمبرگ کوتاه تر یا فاقد دمبرگ میباشد. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتولوزیون قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورت پی

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و ما را با ما سازند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نویشن تهیه گردد.

همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، نگینالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تلوزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما شوق و تمیزند، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم.

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با اربونیه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید؟

چه بگویم نمیدانم، ولی در کسرت های زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلیفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تاکنون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید؟

حتما بگویم جدی میروید؟

آیا شوخی میکنم؟

دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیپ، با اخلاق باشد.

نکته تحصیل اورد.

کدام رشته باشد؟

هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند.

شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید؟

من از پوهنحسی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام.

آیا دختری با این صفات را شناخته اید؟

اگر بگویم نیانتهام باور نمیکند.

اگر بگویم یافته ام خواهید پرسید که او کیست؟

و برخلاف من هیچ بافتاری ندارم. آنکه را که میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواهستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهایم جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه کرد.

امید که همینطور شود.

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمود ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرینیام از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در دیدن پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگرها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنردوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیریام را واقعا از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا، و برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۵۰)

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بماند.

س: آیا در شما هم از دواج و تان تاچه حدی حقیقت نهفته است، و اگر آنرا تایید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است؟

ج: این يك امر طبیعی است که هر جوان، مخصوصا جوان نامزد دار، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی، زود یا دیر بخانه بخت خود می رود. من نیز که قبلا نامزد شده بودم تسلیم قانون زندگی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم. اما همسر، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضا اصرار میورد که آنرا زمینه راه نگذارد.

س: دورنمای آینده نما می بینید؟

ج: این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت.

مباحثه: نهایت

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فلم (با کیسه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این يك جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (با کیسه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

بقیه از صفحه (۷۱)

بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگا کی سوگند ه)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگا کی سوگند ه)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد. برای من گناه کارگردان فلمبرداری بود، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود، من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهم من از رویداد ها و کارگردان های سینمای مطالب فراوان نقل یافته است که هرگاه عمری باکند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.



بقیه از صفحه (۷۱)

بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگا کی سوگند ه)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگا کی سوگند ه)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد. برای من گناه کارگردان فلمبرداری بود، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود، من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهم من از رویداد ها و کارگردان های سینمای مطالب فراوان نقل یافته است که هرگاه عمری باکند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.

اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا ندر برسی بود . عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانستان اجسارت به هجوم خود ادامه میدادند .

در این هجوم در شایبش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند . همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد . سر او، بر او در سبوت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد . برادر نوری انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد .

گویند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد .

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند . محصور شدند انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد . هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از لباس های منازل شان بالایی آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن هایسی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید .

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند . حلات بر قتل سیاه سنگ و بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت . انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند . حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید . انگلیس ها هنگامی که نعلهای بی چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد . سر او، بر او در سبوت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد . برادر نوری انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد .

گویند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد . در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند . محصور شدند انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد . هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از لباس های منازل شان بالایی آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن هایسی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید .

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا - صلت می کرد . آرامش انگلیس های مستقر در بالا حصار و دیگر نقاط موقتی بود . مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معاهدت پیشنهادی افغانستان را بپذیرند . افغانستان را ترک گویند . نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند . آنها هر یک که نگران سرنوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند .

بلاخره روز ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید . در صبحگاهان این روز مکتان با کبتان تهری کبتان اسیر و کبتان میکسزی با یک قطعه سواره از قتل بی بسی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد .

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سر - انگنده کی آماده بیرون شدن گردید . او با طلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجسرا نمی کرد . او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیسی خود را بر باد رفته می دید .

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تهریح و استراحتش)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است . او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان، غلجای، دوست محمد خان، خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب مومن ظلمین را در حالت انتظار یافت .

وزیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان شمشند . مذاکره آغاز شد و وزیر احمد اکبر خان در مورد عهد شکنی انگلیس های بیایه ایراد کرده و اسناد انکارناپذیری را در این مورد در برابر مکتانسن قرارداد . وزیر اکبر خان پیشنهاد کرد برای اینکه ساله خروج انگلیس ها از افغانستان در نیاقت اجرا شود باید مکتانسن و انرا د معیتی اش با آنها باشد و امر گرفتاری شان را صادر کرد . چون مکتانسن تریور مقاومت نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تباد آتش میان گارد مکتانسن و محافظین افغان آغاز شد و از جانب دیگر قتلگه دشمن نیز نزدیک بود و امکان رعای گروگان می رفت بناچار وزیر احمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکتانسن و تریور را نابود کردند .

راه به خاطر عهد شکنی و کجای نشدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپه جان به جلال آباد رسید و خبر شکست قشون راه جنرال سیل رسانید . علی الرغی توطئه ها و دست محمد و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند .

بلا حصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد . سی و پنج سال در مارتا که و آرامش سپیدی شد ، اما انگلیسی ها با زهم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای

بلا حصار از میان رود

از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوه ها و وس کوه های کابل پیچیده و همه جای کشور را فراگرفت . روز ۲۴ - سپتامبر جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضمیمه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده شود . جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند .

در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت . بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیس ها از کابل بود . در سپتامبر از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوه ها و وس کوه های کابل پیچیده و همه جای کشور را فراگرفت . روز ۲۴ - سپتامبر جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضمیمه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده شود . جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند .

لشکر کشی در انگلیس های افغانستان و جنایات آنها در - ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد . می شد ، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدید و کابل نگذشته بود و هنوز داع مغروریه هایسی بالا حصار تازه بود که با زهم قیام مردم آغاز یافت .

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه تبدیل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن با بر جا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشامی کرد . ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی ، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان کوهده امنی ، میر غلام قادر خان لویجانی برادر وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجرا ب به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لنگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی ، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری ، در میدان ورود ک به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی ، در غزنه و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری ، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار احمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین در هرات و مهربد یگر اجتماعات مردم شروع شد پیشروان این قیام قهرمانان به سه هزار نفر می رسید . ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر یعقوب خان آزاد می - دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد . گروه هایسی داوطلب برای اشترک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند . کابل می شدند . گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی بی - خورد اربودند .

با وجود خیانت های جاسو - سان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ایوب محمد خان قشون انگلیس تخریب گردید .

لا تری در جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود . اما امه یافت جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد . شد ، جنرال رابرتس که وضیعت را با وقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت . آهنگه جنگ به اندازه یسی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت مورابین جنرال رابرتس نیز مجبوره در ار شده و از مجموع قشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شور جو بنگه بودند . رابرتس قوای ککی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را برگرد .

بعد از جنگ روز چهارم هم در سمر انگلیس هایسی چنددیگر مواضع خود را ترک می گفتند . این جنگ که در بالای آن - اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلای کشور افغانستان کاری ساده و آسانی نیست . گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (در آن زمان) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد . اما حب و لسن و دفاع از استقلال و تصیلت ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود . تداع جنگ با زهم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلعه های کابل گردانید . آنها از این حملات بی وقار کنند بگان آتش می کشیدند .

ضریات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسپورت بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان و دانش و رابرتس جنرال انگلیسی در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند . مردم باد شاه کشور خود انتخاب کنند . و بالا حصار با زهم شاهد زبونی استیلا گران انگلیسی و اعتباری بین المللی آنها گردید . جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

دای خود را برپا کرده و رفت می دیدند در ۱۸ اگست سال ۱۸۸۰ از - افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و ناکامی را با خود به همراه بردند . بالا حصار میروند راستنود .

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است . آوازه شکست انگلیس ها در چنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت . مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند . آنها در روزهایسی جنگ از جمله دوازده هزار قشون انگلیس تها بیست و پنج تن اسرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هند وستان و انگلستان به لاسرزه در آورد .

مبارزان افغان که در راس آنها سردار احمد ایوب خان قرار داشت در جنگ میوند حاشیه یسی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود بالید . جنگ میوند از راه بیخشن و ضمیمه کسین افغانها حکایه دارد .

بعد ها امیر امان الله خان غازی در بیست و سه قشون سلطنت خود را اعلام کرد . و فرود ای آنروز ۲۴ قشون بیست و سه قشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند . امیر امان الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت را داخل کرد و در همین جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را برپا کرد . او استقلال افغانستان را اعلان کرد . از مساوات برادر و آزادی ملت افغان سخن گفت و قشون از جمعیت برخاست و شهادت های فراوانی نظار امیر امان الله خان گردید . او با حوصله کلم در محادثات مختلف جنگ را رهبری کرد و قشون مبارزان افغان را به بیوفی رسانید و در قشون افغانستان آزاده را برافراشت . کابل روز آردوی کشور را در ۲۸ - اسد جشن گرفتند و در عید گاه نیز بقیه در صفحه (۹۲)

سینما باید...

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد پیران راد رجعت
بالنده می و تعالی ی که خود ش
به آن ایمان داشت بکشاند اما
حیف که جامعه کمتر تحویل می
گرفت فقط به جرم آنکه زبان
هنرش برای همه مفهومی نبود -
استاد تاسالیان اخیر حیاتیاش
به این باور وفادار ماند اما در

پهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که : اپوزیسی پهلوانی
افزون بر هر کارهایی ، کار آموزشی
و نظری را هم لازم دارد و برای
آنکه کسی یک پهلوان خوب باشد
لازم است مطالعاتی نیز انجام
بدهد ؟ اندیشمندان چنین
پاسخ گفت :

- بلی ابتدا شاعران باید
حرکات پهلوانی را به گونه نظری
بجا بوزند و سپس آن را عملی نمایند
در مورد انجام برخی مطالعات
در روزش پهلوانی باید گفت که
بلی هر قدر که یک شخص در رشته
پهلوانی دانش بیشتری داشته
باشد ، و تکنیک استادان فن را
فرا گیرد ، به همان اندازه می

شما آهائش را برای شخص
انتخاب باید کرد یا شخص را برای
نقش؟

مروت پاسخ میدهد :
- من حالا به خود حق میدهم
منحیت یک کارگردان و فلانما -
نویس بعد از تهیه سنگی در مورد
انتخاب سمبولها و این که نقش
باید برای شخص انتخاب شود
یا برعکس نظری را تقدیم کنم .
- عیبی ندارد اگر برای اجرای
یک نقش ، شخص را انتخاب
کنیم و اگر ضرورت شود برای یک
شخص نقشی را انتخاب کنیم
کنتراپاتاق میانتقاسنفا تیکه در
تعبیه "پورتیت امیر صوری در
(خواب طلائی) امتداد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلانما
خودم را اساس قرار داده افتخار
میکنم که کرمنا سب و هالی را در -
(مردی از شرق) پیدا کردم .
البته این امتحان را مدعیون
سلام سنگی میباشم .

مهرس :
- چون از فلم (مردی از شرق)
خبری نیست نمیتوان تضاروت کنم
اماد رمورد (خواب طلائی) لطفاً
بگویند با آن که فلما ن پورتیت
یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی
خود را داشته اما چرا کمتر از سمبول
ها مایه گرفته بود ؟

پاسخ میدهد :
- کاملاً برعکس ادعای تان ، فلم
از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا -
یا سمبول بود .
من میگویم :

حرف آخر صحبت ما چی خواهد
بود ؟
مروت میگوید :
من فلمهای مناسبی را رسیده
میدهم ...
سنگی میگوید :

من امیدواری به این جوان
و هم دوره هایش را دارم .
من میگویم :
خواهم دید !

سنگی میگوید :

- سینمای ما سخت نیازمند
مردانه گری است ، سینمای
ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر
ها ، فلما نه نویسها و آنانی که
آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی
میکند نیاز دارد .
سنگی میافزاید :

- تعجب نکند اگر میگویم
سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا
نیست ! چه سینمای مان کم از کم
به اندازه نیم عمر سینمای جهان
مرد دارد ، چهل و پنج سال
پیش نخستین فلم افغانی به نام
(عشق و دوستی) ساخته شد ،
پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم ؟
من مهرس :

- پس چرا تا حال ۲۰۰۰ ؟
سنگی پاسخ میدهد :
- تکلیف سینمای ما همیشه
در این بوده که خط سینمای ما
پیوسته د بگرگون شده ، تریه کاد ر
هاد را این عرصه محدود و تنوعهاست
محدود بوده و اما اگر ما انانها
هنرمند استم بانستم استعداد
انتخاب آگاهانه سمبولها را به

گونه برجسته دارم . شاید دروغ
نگویم که برجسته تر از همه جهان
و ضرب المثل ها و لندی ها و جزیره
های مائا بیدی برای حقیقت
است . فقط با اندک تکان سینمای
ما میتواند رشد عالی منجسی
پیدا کند ، چه در مائا سینما
سمبول و زیبایی شناختی شرقی
وجود دارد .

میگویم :
اکنون که حرف پسران انتخاب
سمبولها آمد و استعدادی که
افغانها درین زمینه دارند ، نظر
شما در این مورد چیست که تیپ
ها و کرکترها و پسوناز ها ، هیرو -
نین فلمهای ما چی طور باید
انتخاب شوند ؟ انتخاب شوند یا
ساخته شوند ؟
پا به بیان فشرده تره نظر

بقیه از صفحه (۲۷)

د بگر این که با انکاب رسالت باید
یک برابلم اجتمالی را هم -
پاراهایی حلالش ، مطرح میگرد
چشمها میبندد و گوشها میبندند
که در رکاب سایر برابلم ها ، معضله
ترانسپورت شهر به حیت یک
معضله ، در لباس یک بدیهه قابل
توجه تبارز نموده و من با استفاده
از یک نوع بیان د بگر ونهه طنزی
کس به ارضای ظاهر برداختم
و فلم آرزو را ساختم ، با آن که نظر
گروهی به آن بود که در این حالت
با این همه برابلم ها نتوانیستند
از ترانسپورت آغاز میگردی . قبلاً
هم کاری به چنین تم نشده بود ،
دل میزدیم اما با یک باور و یک
پشتکار فلم را طوری ساختیم که
د بالوگها تلم خلاهای صحنهها را
و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا
پرگردند . برای همیشه در غور
توجه بوده و خواهد بود که جسی
میخواهم تحویل بد هم به چه
شکل از انحداد در کارها خوشم
نمی آید ، من هنری را به
محدود پنت و خلاقیات احساس
میکنم .

سلام سنگی با تاپید از مروت
میگوید :

- من چنان کارگردانی را
زیاد دوست دارم که تخنیک
کارش پیوسته به هنر خدمت کند
نه به آن اندازه که بالای خود پیش
چرین نماید ، هنرمند بیشتر ناگهانی
است خطر بینایش را دوستانه
و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری
می آید ، ادامه داده با هم
صد اقت سینمای افغانی را داخل
یک رده نیازمند اجتمالی نموده
واقعا به خدمت مردم میگرد .

- از شما میخواهم تا پیرامون
سینمای امروزین و دیروزین برونند
تکاملش (بلی پاسیج) چیزهای
بگویند به ویژه درباره این که
میگویند (سینمای نوسا) و یا
(نوجوان و جوان افغانی) ابراز
نظر نمایند .

وازيك دودل

مهدی بربانده بود وهر باشنده کابل وهرانغان این روزا روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هاراترک می گویم و این سطور را از آن ودر باره آن نوشتیم . به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنسرا به حرکت در می آورد . و در پای آن درفش ، سرپای زای بنم کسه مصرف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم : از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستیم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبا زانه شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند و آن اینکه : افغانستان در دستخبر ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گویا روزگار ناپاک بهسارگران است هوس و هوس را

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در راگ های (بهیومن و بیلو پهای) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمساخت . در اجرائی غزل شیوه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شیوه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه نمی کردند . در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا میکند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نبهه مورد پذیرش قرار میگرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپدید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیق بود نشناختند . ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفور نل - یذیر آرزوی کم و بری آراش رخ بزرگ او در ما میگیریم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردد . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای سن ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصرف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدریج این مکتب میسرود از استاد با تمهید سستی خود وارد می هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مرد می باشد . استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی ، مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد . و بسیار بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ میگرد . بیدل دوستان بیشتر از هر کسی در پاریس و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشنا تر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زاناش شعر میبذل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل راه روانی یک سرود ساده اجرا میکند . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زاناش تعمیری های

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوب بختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

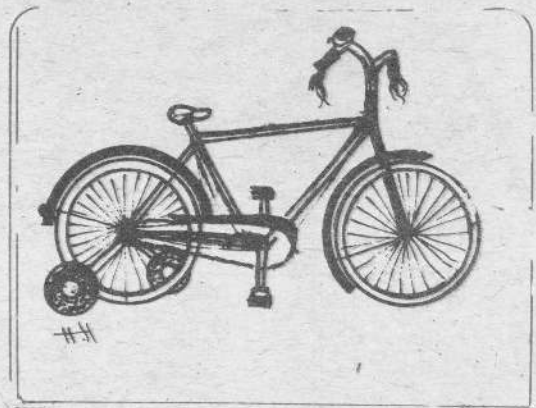
روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود نگرین و آرزو به تراز گذشته به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مرد می حالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساد و مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زاناش رامیخواست . استاد با ارزش های مادی زنده نمی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را در ایامه در بدل نواله بفروشد با وجود یک سرش همه در تمهید سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا نمحضت آخرین چهره زنده بهیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما سرور گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی سرور است . اینکه برخی از استادان سابق میگویند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان سرور گردید به نظر من قابل قبول است . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و سرور گردیده است .

بایسکل

اگر یک بایسکلک میداشتم

1307



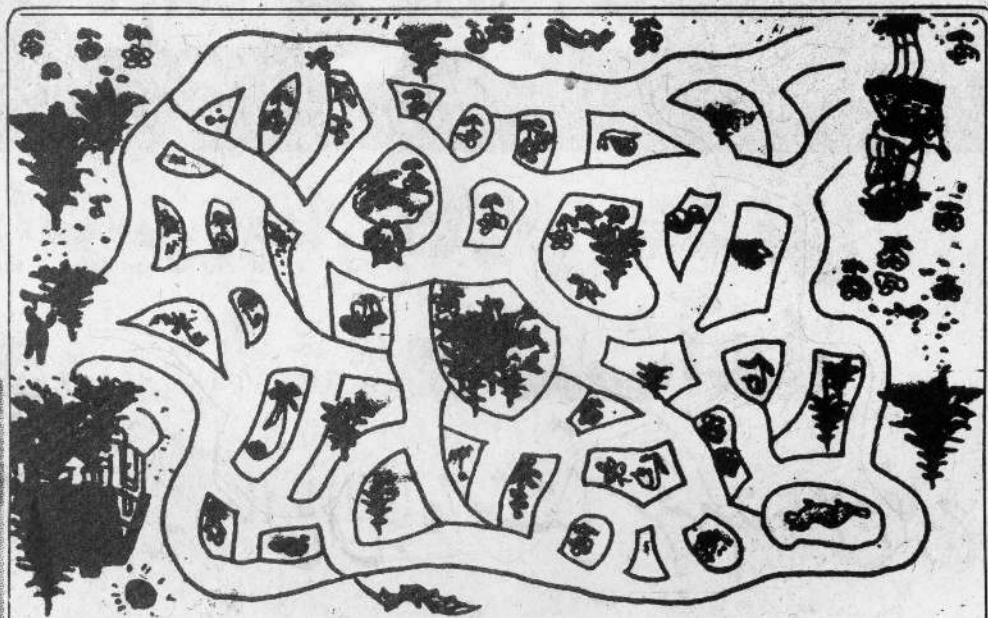
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در روزی خیسال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را جسم من نمود ولی در فعتاً بایسکلم تکر میکرد و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکلک خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم دلش میخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند، لیکن وقت که میدید من چقدر آرزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دارم، دلش میخواست کمک کند اما مشکل بود. یکرور کوجه می ام با خوشحالی بویج - در تک تک نموده مرا ضد از دست رفتن: ((بیا بروی که ما بایسکل خریدیم)) از خوشحالی زیاد خیزید. با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت، من هم بلد نبودم ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشد و خراب نشود بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم آنجا توازن بایسکل درست است. ما هم درست شد و دیدم اینکه از آن بیفتن چند متر حرکت کردم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از ازمایش بالای بایسکل سوار شدم و فهمیدم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیرم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو - صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند. آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو می ما خوب یاد گرفتم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کرد، برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما می هفته وار به او مزد میداد اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید یک بایسکل را. سدا کند، راستی این قصه او برای حال بودن من هم تصمیم گرفتم. در وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کم پدر و مادر من با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری از برنده های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمیم میشوند. - ما می صد برایم هم در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر - پس انداز میکردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! ((بیسه هایم را برایم بکن بایسکل میخرم)) مادر با عجله بکن آهنی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوجه ما تک تک شد. من با عجله دویدم رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بد هر دو بایدم. کمکی کم بد و آنکه به مادر - چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دوستم صله لفظی بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: برویز توجه در چه خوب است. اما من لم میخواست تو هم بایسکل داشته باشی. زبان یکجا بایسکل دانسی کسی. ما یک مقدارتول دیگر هم ذخیره کردیم. آنرا برای وقت تو حالایک بایسکل بخرا تا هر وقت که دوباره بولهایم را جمع کردی بیسه مرا بیدار. فکر خوبی بود. فردا من صد پدر یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار اهلهاست که آنروزها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

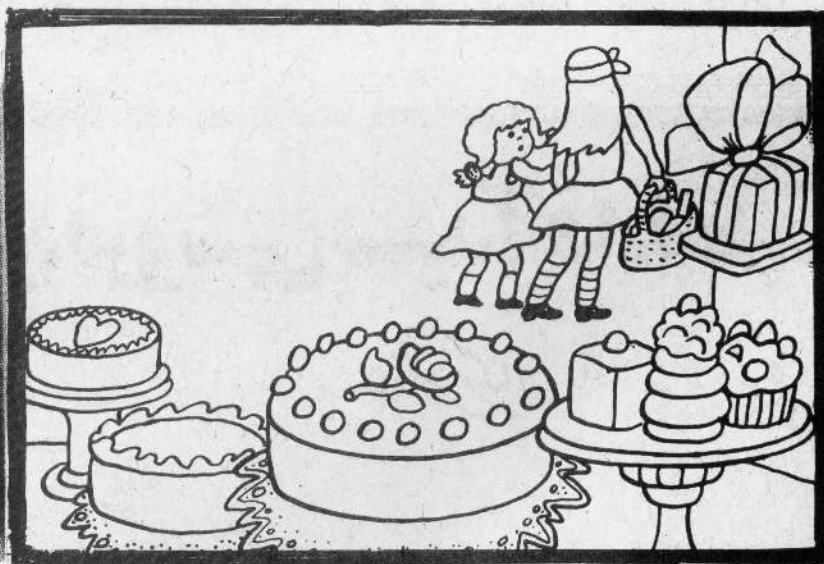
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا «امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده شریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینیم



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزاد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید . مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بد هند ، کارهایی بیهوده راترك نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم يك قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چانس کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته شتید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما بار و یاها زنده کی مینویسد ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیهوده تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

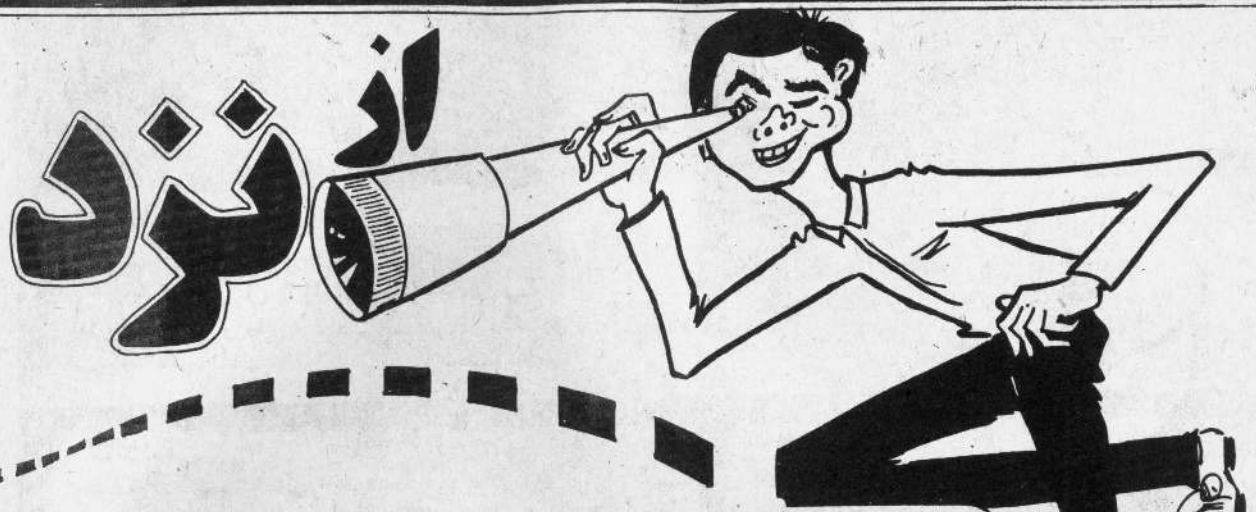
فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را یگان از دست برون .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگان های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برایتان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد ارباشی را خند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغیرتید چاپ می شود . متقاطع ارباشی ات اقبال چاپ - تریبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنایان تان می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازد ارباشی) کا کا نزد یک بین میفرستادید . در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که (عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند) باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان دوست عزیز ، غوث جان زلمی از محمد هارون (عمر) : (رازد ارباشی) به حوصله شما صد آفرین ها پیش جوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در در رس ها بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما را از (نزد یک بین) دیدن نمود و از طرح شمارا بسیار (رازد ارباشی) در میان گذاشت ، بالاخره منحه کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ، ترا ، ترا چون به کتاب بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا) دوست دارم
 (رازد ارباشی) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا شفیه (. . . .) متعلم صنف

یک واز دور



یازدهم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارباشی - ات رسید ولی به نظر (رازد ارباشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها ، خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر .
 - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شمر سروده ای تان رسید ، بها نطاق مورد نظر تان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، (رازد ارباشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا :
 - نامه شما با مطلب کوچک آنقدر بلند که حتی پانرخ و نسوای روز تعداد میکند ، آنرا به مسؤل شعری سپردیم تا چاپاید .
 - حمید الله حمیم سبحانی از صحت ها مه ولایت بلسخ : سلام های داغ تان ، مرق های (رازد ارباشی) را جاری ساخت (نزد یک بین) بکه کرده جان به جانش نماند جلوه هاد ات شما حاضر به چاپ آن خواهد شد (مطلب) مادر (و عید تمیا رک) به مسؤل صنف سپرده شد .
 - تمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

تنگاهنی (ترک بیگرت) را کجه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته اوی است . انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان افسر تو جسی فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارباشی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارباشی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد ارباشی را آدم تر ساخت (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده می چاپیم .
 - غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازخ میدهد ، (رازد ارباشی) راهم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازد ارباشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲) بلخ :



حبیبه صدیقی



عبدالعظیم



شکیلا نوید

لیسه انصاری :
 کارتون ارباشی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بسود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .
 - زمر تعیم (آهنگ) سر بازار ارباشی :
 یادیدن مطلب ارباشی ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه برینو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تماش کند .
 - شایسته صافی بحصل امتیاز د ولتی طب و شینا عزیز از انستیتو یولی تخنیک :
 - شکرکا نامه نوشته برده پسند (نزد یک بین) و (رازد ارباشی) هم شکرکا آنرا مطالعه کردند و شکرکا تشکر گفتند . و شکرکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .
 - جللیله سعادت تسلیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بد خشان :
 - جان نزد یک بین : مبار از بود پنه بد شرمی آید به دهن فارش سبزمیکند . خواهید گفت که (نزد یک بین) یا (رازد ارباشی) مبارست که از بود پنه بد شرمی آید .
 - بخیرولی اسمال سال مبارست خوش هضم باشید .



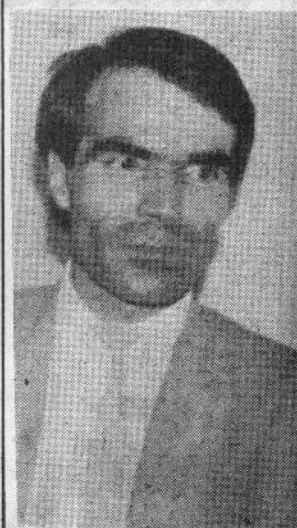
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه 'ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



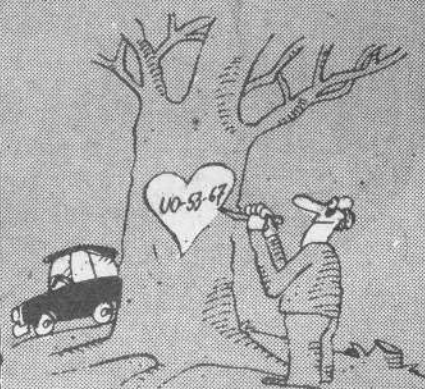
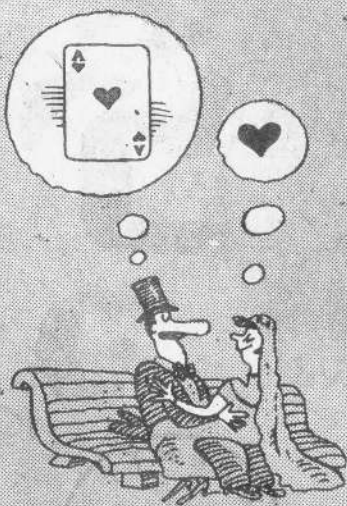
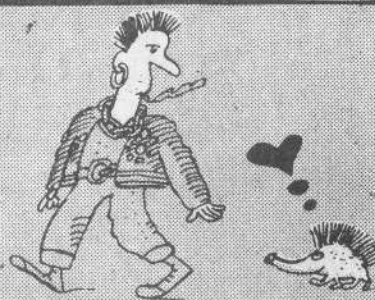
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیّد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتی ، به ما ارسال دارید
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



تندرستی
بچه ها
را
تضمین
میکند

آدرس:

بصورت پرچون از نزد بکترین
دکانهای منزلشان، وطسور
مسده از ظاهر لیتند درکوچی
مارکیت در شتیاپ نمایند.



صحت طفل تانا تضمین میکند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

النوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: معادن زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

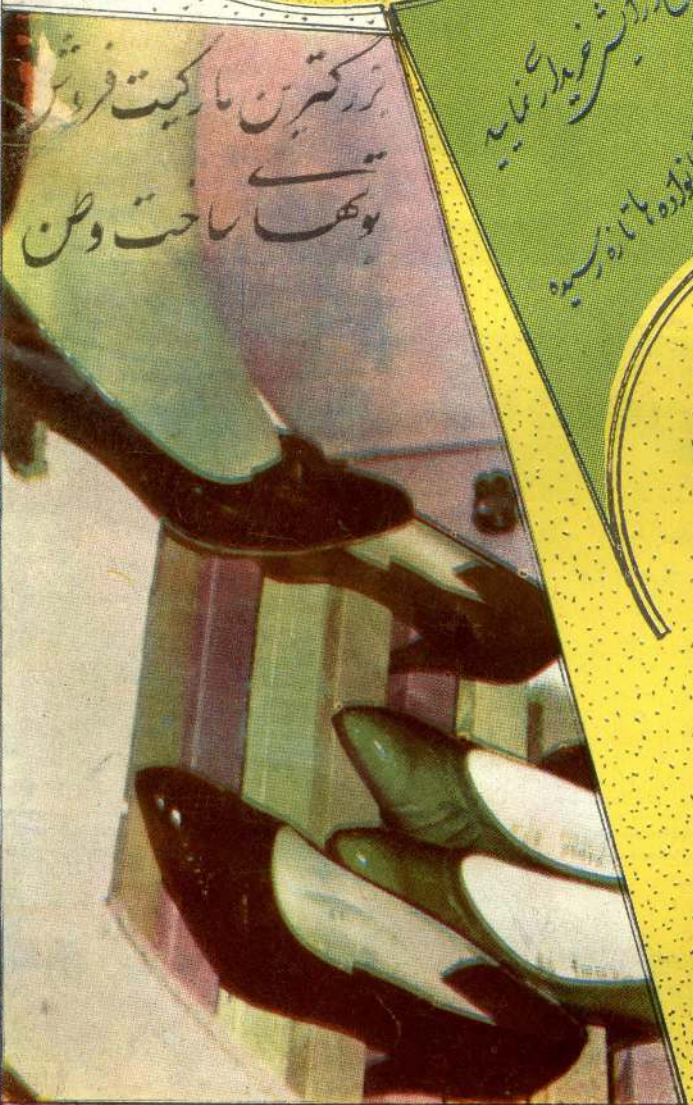
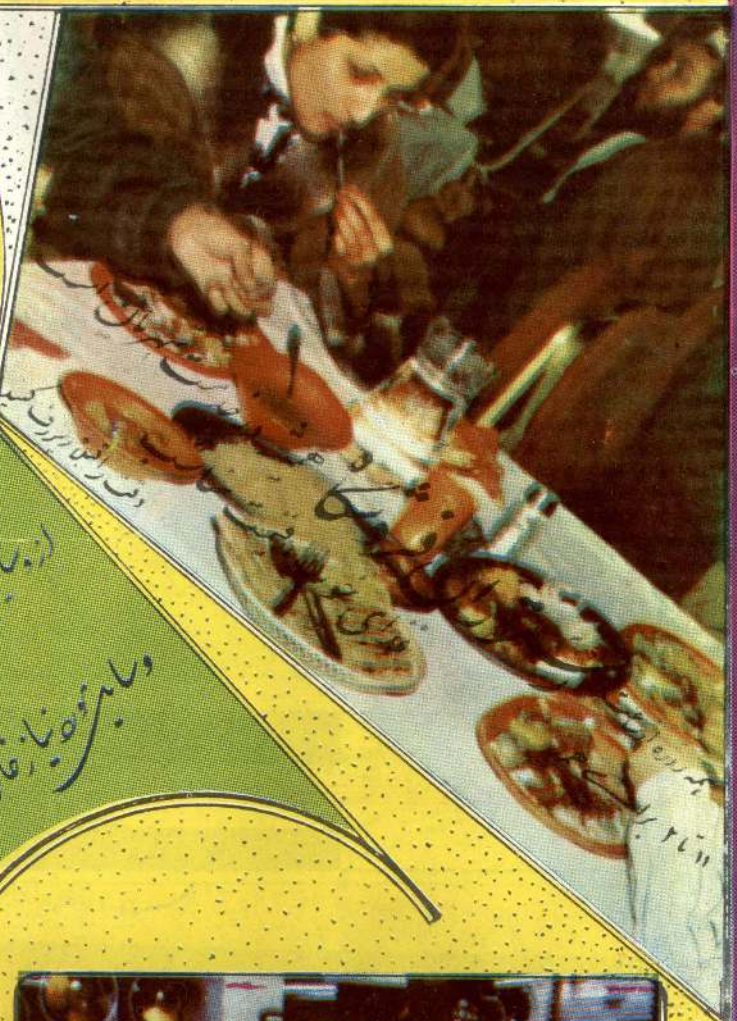
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میاویون، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف تقابرتانگه تبریز

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاهوش، جوانمرد روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکت فروش
بوهک ساخت وطن

از سال ۱۳۴۷ خریدار نمایه
وبایر فقه نیاز خانواده ما تا دهه سیه



قیمت ۳۰۰۰۰۰۰۰

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**